



مدرسه نمی روم، پس هستم!

اشاره:

در چهلمین نشست نقد آثار تخیلی که در تاریخ ۸۳/۱۱/۱۹، با حضور جعفر ابراهیمی شاهد، محمدرضا یوسفی، منوچهر اکبرلو و جمعی از صاحب نظران و منتقدان ادبیات کودک و نوجوان برگزار شد، ادبیات پیش دبستانی (۱)، مورد نقد و بررسی قرار گرفت.

گزارش
چهلمین نشست
نقد آثار تخیلی
کودک و نوجوان

باباوند و آقای اخوی، پدربزرگ شان و آقای فرهنگ، مادرشان را از دست دادند. برای همه این دوستان و همه دست اندرکاران ادبیات کودک و نوجوان، آرزو می کنیم که امسال، سال سلامتی، پایداری و خوش یمنی برای شان باشد.

موضوع این جلسه ما درباره ادبیات پیش دبستانی است.

ما متوجه شدیم که در زمینه ادبیات پیش دبستانی، مثل خیلی چیزهای دیگر کم کار شده. آن جاهایی که باید کار کنند، مثل آموزش و پرورش و صدا و سیما، آن طور که باید و شاید، به مقوله تئوریک ادبیات پیش دبستانی نپرداخته اند. البته در سال های اخیر، شاهد افزایش چاپ کتاب های پیش دبستانی یا نوارهایی که مربوط به پیش دبستانی هاست، بودیم. برای همین، گفتیم دو یا سه جلسه ابتدای سال جاری را اختصاص بدهیم به

نوجوان ارتباط برقرار کرده بودند. یکی از این جاها بانک کشاورزی بود. خیلی جالب بود که مسئولان بانک کشاورزی، می خواستند بانک کودک راه بیندازند و برای این که مدیران و کارشناسان شان را آموزش بدهند، آمده بودند کتاب ماه و می گفتند افرادی را معرفی کنید که کارشناس های ما را آموزش بدهند در زمینه کودک و نوجوان. هم چنین در نهضت سوادآموزی یا در سازمان ارتباطات اسلامی که آن جا آقای که مشاور بودند، گفتند من می دانم شما در این زمینه کار می کنید و گزارش جلسات شما را مرتب می خوانم.

من سال نو را تبریک عرض می کنم و اشاره می کنم که در پایان سال، متأسفانه اتفاقات ناگواری افتاد. آقای دکتر سید حسن حسینی، شاعری بود که از دست رفت. بعضی از دوستان ما بستگان شان را از دست دادند. آقای حسن احمدی، برادرشان، آقای

مهدی کاموس: با سلامت خدمت دوستان، آغاز سال نو و اولین جلسه کتاب ماه در سال جدید، مقارن شده با چله (چهلمین) جلسه نقد ادبی کتاب ماه کودک و نوجوان چله ها معمولاً نشانه پختگی است. چله هایی که عرفا می گیرند، از بیستم بهمن شروع می شود. آخر سال را چله می گیرند که در بهار، عاشق و سرمست و خوش احوال باشند، ولی چله ما در ابتدای فروردین افتاده.

به هر حال، ما این را به فال نیک می گیریم و امیدواریم که امسال، جلسات مان پربارتر باشد. بازتاب این نشست ها، خوشبختانه خیلی خوب بوده و گزارش مکتوب صحبت هایی که این جابین دوستان رد و بدل می شود، از طریق کتاب ماه کودک و نوجوان، به بسیاری جاها رسیده است.

در سال گذشته، سه جارتیم که دیدیم از طریق همین کتاب ماه کودک و نوجوان، با ادبیات کودک و

مقوله ادبیات پیش دبستانی. قرار بود در این نشست در خدمت سرکار خانم قاسم نیا، آقای ابراهیمی شاهد، آقای محمد رضا یوسفی و آقای منوچهر اکبرلو باشیم. خانم قاسم نیا تماس گرفتند و عذرخواهی کردند و گفتند که جلسه بعد می‌توانند بیایند. آقای شاهد هنوز نرسیده‌اند. برای این که رسم جلسه به هم نخورد، دوستان خیلی کوتاه می‌توانند خبرهای فرهنگی را بدهند.

محمود برآبادی: من می‌خواستم خبری را که همین امروز، در مطبوعات چاپ شده بود راجع به برندگان جایزه ادبی پولیتزر سال ۲۰۰۴ میلادی به طور خلاصه و سریع، به اطلاع دوستان برسانم. اطلاع دارید که جایزه ادبی پولیتزر، جایزه مهمی است و در حد نوبل ادبیات محسوب می‌شود. این جایزه در چند رشته داده می‌شود که من به آن رشته‌هایی که مربوط به ادبیات هست، اشاره می‌کنم. در رشته رمان، امسال ادوارد پی جونز، نویسنده سیاه پوست آمریکایی، برای کتاب «در باب یک برده سیاه پوست»، این جایزه را گرفت. در شاخه شعر، فرانس رایت، شاعر اتریشی‌تبار، برای کتاب «بیاده روی در تاکستان مارتا» جایزه پولیتزر را برد و در رشته بهترین اثر غیر داستانی، این جایزه به خانم آن افل بام، برای کتاب «گولاک یک تاریخ»، در رشته بیوگرافی، به ویلیام تاسمن، برای کتاب «خروش‌چف و عصرش» و در رشته نمایش‌نامه‌نویسی، به دانیل رایت، برای نمایش‌نامه «من همسر خودم هستم» داده شد. جایزه ادبی پولیتزر، در رشته‌های تاریخ، موسیقی و روزنامه‌نگاری هم جوایزی اهدا می‌کند که من به آن‌ها اشاره نمی‌کنم.

منوچهر اکبرلو: مجله باران که یکی از قدیمی‌ترین نشریات کودک و نوجوان است، خرداد ماه تعطیل می‌شود. می‌دانید که سازمان اوقاف این نشریه را منتشر می‌کند و دوستان ظاهراً تصمیم گرفته‌اند که به امور دیگر بپردازند.

کاموس: البته بد هم نمی‌شود. هر کس می‌رود سر کار خودش!

اقبال زاده: من سال نو را به همه دوستان تبریک عرض می‌کنم. در ایام نوروز، من به کرمانشاه، زادگاهم رفته بودم و دیدم کتاب ماه کودک و نوجوان، باوجود این که توزیعش خیلی بد است، توسط کسانی که حتی در حوزه ادبیات بزرگسال کار می‌کنند، خوانده می‌شود.

خبرهایی که از تبریز و اصفهان هم داشتیم، به همین ترتیب بود که نشان می‌دهد این مجله، جای خودش را باز کرده است. به هر حال، جا دارد از تمام دوستانی که دست‌اندرکار این جلسات هستند، از جمله خود آقای کاموس که گرداننده جلسات نشست‌ها هستند، تشکر کنم.

کاموس: بسیار متشکر. در خدمت آقای

محمد رضا یوسفی هستیم. من اولین بار با ایشان در انتشارات مدرسه آشنا شدم. وقتی که آمدند - پنج - شش جلد کتاب آوردند. من آن موقع در رشته دیگری تحصیل می‌کردم. از ایشان پرسیدم: آیا می‌شود آدم درس و کار را رها کند و با نویسندگی زندگی کند؟ گفتند: من امتحان کرده‌ام و شده. حالا شاید خیلی‌ها به من بگویند پرکارم، ولی خب من دارم زندگی می‌کنم. آقای محمد رضا یوسفی، متولد سال ۱۳۳۲ هستند، اهل همدان. ایشان فارغ‌التحصیل رشته کارشناسی تاریخ هستند، از دانشگاه تهران. بسیاری از آثارشان جایزه برده که من بعضی آثار را نام می‌برم: «دختران خورشیدی»، «ستاره‌ای به نام غول»، «یک وجب از آسمان»، «قصه‌های آینه»، «دختر سیاره سبز»، «دختران هفت آرزو»، «درس انار»، «افسانه‌های ایران زمین» که در پنج جلد چاپ شده و آثار دیگر ایشان که قطعاً خواننده‌اید.

آقای منوچهر اکبرلو هم که از سال‌ها پیش در آموزش پرورش در خدمت‌شان بوده‌ایم، کارشناس رشته ادبیات نمایشی هستند. ایشان بیست و دو سال سابقه تدریس در آموزش و پرورش دارند. البته، من همیشه به ایشان می‌گویم که چهره شما نشان نمی‌دهد که بیست و دو سال کار کرده باشید، آقای اکبرلو، کارشناس ارشد پژوهش‌های هنری هم هستند و مدرس دانشگاه آزاد در رشته ادبیات نمایشی. این که ما از ایشان تقاضا کردیم در این جلسه در خدمت‌شان باشیم، دلیلش هفت مجموعه نمایش‌نامه برای کودک و نوجوان، سه کتاب برای نوجوانان، هفت کتاب آموزشی برای نوآموزان سوادآموزی و سه کتاب زیر چاپ است. با عنوان «نمایش خلاق یا تأثیر برای کودکان پیش دبستانی»، «نمایش‌نامه نویسی برای جوانان» و «شعبده سینما». آقای اکبرلو عضو ایرانی کانون جهانی منتقدان تأثیر هم هستند. بیشتر تجربه ایشان در زمینه تأثیر کودکان، به خصوص کودکان پیش‌دبستانی است.

من فکر می‌کنم بحث را با صحبت‌های آقای یوسفی شروع کنیم با توجه به این که نوعی تقسیم‌بندی در زمینه ادبیات پیش‌دبستانی و بخش شفاهی و مکتوب داشتند. می‌توانیم از این جا شروع کنیم تا بتوانیم به مبانی ادبیات پیش‌دبستانی برسیم. محمد رضا یوسفی: من هم به سهم خودم، سال نو را به همه دوستان تبریک عرض می‌کنم و امیدوارم که سال خوبی داشته باشید. حالا بعضی دوستان سالی پر از نقد، بعضی سالی پر از قصه و به همین ترتیب هر کس نسبت به علائق خودش، سال خوبی داشته باشد. ابتدا عرض کنم خدمت‌تان که من سعی می‌کنم طرح مسئله کرده باشم؛ به این معنا که می‌خواهم برداشتم از ادبیات پیش‌دبستانی و این که شامل چه مباحثی می‌شود و چگونه باید به آن نگاه

کرد، بپردازم. طبیعی است که اساس استدلال‌های من هم تجربیات شخصی و از زاویه دید یک نویسنده است و ارتباطی که طی سال‌های اخیر، بیشتر با مربیان داشته‌ام؛ مربیان آموزش و پرورش و مربی‌های مهد کودک‌ها و مراکز پیش‌دبستانی.

واقعیت این است که بسیاری از بزرگان ادب ما، اصلاً ادبیات کودک و نوجوان را در کل باور ندارند و می‌گویند چنین چیزی معنی ندارد، و ادبیات، ادبیات است و کودک و نوجوان ندارد. بادم می‌آید وقتی دانشجو بودم، به کلاس آقای گلشیری می‌رفتم، ایشان اشاره می‌کرد که اصلاً این تقسیم‌بندی چه معنی دارد که شما بیاید صفتی قائل شوید دنبال یک مفهوم عام و آن را تقسیم سنی کنید و ویژگی‌های خاصی برایش در نظر بگیرید. من در دوره جوانی، صحبت‌هایی با ایشان داشتم. یا بزرگ دیگری، آقای ابراهیمی که می‌گفت: اصلاً ادبیات نوجوان یعنی چه؟ البته، ایشان ادبیات کودک را قبول داشتند، اما می‌گفتند نوجوان معنی ندارد. هم چنین، با بعضی از دوستان دیگر که صحبت کردم، می‌گفتند ادبیات پیش‌دبستان یعنی چه؟ این دیگر چه واژه و مفهومی است و چه معنایی دارد؟

اما اعتقاد شخصی من این است که هر چه مفاهیم کلی، حتی مفاهیم موجود در کلیت ادبیات را کوچک و کوچک‌تر کنیم، همان طور که هنر را در کل تقسیم بندی می‌کنیم، دریافت مفاهیم بهتر می‌شود. به موارد جزء جزء که می‌رسیم، دریافت و تفهیم این مفاهیم، عملاً راحت‌تر و بهتر می‌شود و خیلی دقیق‌تر می‌توانیم به مفهوم و سوژه مورد نظر بپردازیم.

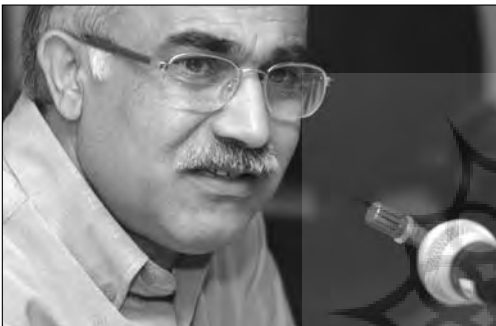
در سال‌های اخیر، اصطلاح «ادبیات پیش از دبستان»، خوشبختانه به شکل جدی متولد و مطرح شده است و هر کس بر اساس دانسته‌ها و تجربیاتی که دارد، در این مورد نظر می‌دهد تا طرح مسئله، به پاسخ‌های مناسب خود برسد. من احساس می‌کنم که ادبیات پیش از دبستان، معنایی متفاوت با ادبیات کودک و نوجوان دارد. علت هم این است که وقتی ما با بچه‌های این گروه سنی برخورد می‌کنیم، مفهوم ادبیات مکتوب، یعنی کتاب، کتاب شعر و کتاب داستان و کتب دیگر، معنایش فرق می‌کند. مثلاً ما در آن جا برای کودک و نوجوان مان، تأثیر کودک داریم و در این جا نمایش خلاق. نمایش خلاق، معانی و تعاریفش یک مقدار با تأثیر کودک تفاوت دارد. خدمت‌تان عرض کنم در آن جا کتاب شعر داریم، کتاب قصه و کتب دیگر داریم و در این جا باید قصه‌هایی تدارک ببینیم و به صورت شفاهی، برای بچه‌ها قصه گویی کنیم.

به هر حال کودک پیش‌دبستانی، قدرت خوانش کتاب را ندارد. «ادبیات» کار هم در این دو نوع، تفاوت‌های کوچولویی دارد که گاه بسیار تخصصی می‌شود. در واقع، قصه‌گویی برای بچه‌های پیش‌دبستانی یک مبحث بسیار مهم است؛ همان

طور که نوشتن آثار مکتوب در عرصهٔ پیش‌دبستانی هم بسیار جدی است، یک مربی که وارد کلاسی می‌شود تا برای بچه‌هایی که مخاطبش هستند، چیزی بگوید، باید بضاعت جدی در امر قصه‌گویی داشته باشد و پیش از آن، شناخت قصه است که متأسفانه در کشور ما، این بضاعت بسیار ناچیز است. مربی دوره نمی‌بیند و تجربه ندارد. حالا آموزش پرورش، خودش مسائلی دارد که من وارد آن نمی‌شوم. فقط اشاره می‌کنم که اغلب معلمان، خودشان می‌گویند که «پرتی»‌های آموزش و پرورش، معمولاً می‌شوند مربی بچه‌های پیش‌دبستانی! علاوه بر این، کودک پیش‌دبستان با مسائل دیگری، مثل نقاشی، کاردستی، نمایش خلاق، بازی و از این قبیل درگیر است. بنابراین، ادبیات پیش‌دبستان، شامل شعر و داستان و نمایش خلاق می‌شود. نمایش خلاق هم دقیقاً بخش نمایشی این گروه سنی و بسیار مهم است؛ چون بخشی از کار مربی‌های پیش‌دبستان است.

نتیجه‌ای که من طی چند سال اخیر به آن رسیدم که نگاهی داشتیم به کتبی که برای پیش‌دبستان در ایران تولید می‌شود، این است که متأسفانه، اغلب این کتاب‌ها، کتاب‌های بازاری است. من آمدم و از مربی‌هایی که از طریق آموزش و پرورش، در استان‌های سراسر کشور، با آن‌ها در ارتباط هستم و آن‌ها هم کارهای‌شان را برای من می‌فرستند و من هم با آن‌ها کلاس و کارگاه دارم، به کرات از آن‌ها خواستم لیست کتاب‌هایی را که معمولاً تهیه می‌کنند و از طریق آن‌ها با ادبیات کودک و ادبیات پیش‌دبستان آشنا می‌شوند، در اختیار من بگذارند. در چند استان این کار را کردم. آماری که به دست آوردم، این بود که ۹۵ درصد (اگر اغراق نکرده باشم) از کتاب‌هایی که در اختیار مربی‌ها قرار می‌گیرد، کتاب‌های ده‌کای است. کتاب‌هایی که اغلب نویسندگان‌شان، نه تجربهٔ کافی در مورد شناخت کودک و نه شناخت کافی از ادبیات دارند، بلکه به دلیل جذابیت بازار در این زمینه کار می‌کنند و کتاب تولید می‌کنند.

سراغ نویسنده‌ها و شعرای مطرح این گروه سنی را می‌گرفتم، اغلب‌شان را نمی‌شناختمد و فقط عده محدودی را می‌شناختمد. آن تعداد محدود هم نمی‌دانم دلیلش چه بود. شاید بیشتر نویسنده‌ها و شعرایی بودند که در کتب درسی آثاری دارند. این‌ها حتی دانش کافی در عرصه کار خودشان هم ندارند. اغلب از معلمینی هستند که مشکلی برای آن‌ها پیش آمده. یا بازنشسته شده‌اند، یا از خانوادهٔ شهید هستند، یا حادثه‌ای برای‌شان پیش آمده که دیگر نمی‌توانند سر کلاس درس بدهند و این‌ها را می‌فرستند پیش‌دبستان. بعضی‌هاشان هم اصلاً استخدامی نیستند. یکی از مشکلات مربی‌های آموزش و پرورش، این است که استخدام نیستند و کلی مسائل



یوسفی:

لحن در قصه‌های کودک،
تا حد ممکن و مخصوصاً در آثار مکتوب،
باید متفاوت و متنوع باشد.
باید از لحن‌های متفاوت استفاده بکنیم؛
چون عرض کردم عملاً داستان‌هایی
که برای این گروه سنی تولید می‌شود،
سرانجام قریب به اتفاق،
نصیب مادرها یا مربی‌هایی می‌شود که
می‌خواهند از این‌ها استفاده
قصه‌گویی کنند. در این جاست که
می‌توانیم از لحن‌های متفاوت هم
استفاده کنیم

صنفا دارند. نتیجتاً شناختی روی خود مقوله ندارند. من به این نتیجه رسیدم که اصلاً وقتی شما وارد عرصه عملی پیش دبستان می شوید، با بچه‌هایی برخورد می کنید که به لحاظ کتبی که مناسبشان باشد، با فقر عمیق رو به رو هستند طوری که وقتی گروه آقای رحماندوست و خانم بازرگان، به من گفتند که ما داریم یک مجموعه آماده می کنیم برای پیش دبستان که این مجموعه شامل کتاب و نوار و فیلم و غیره است، خیلی خوشحال شدم. به واقع این قدر در این زمینه مربی‌ها، منابع و مآخذ کم دارند یا ندارند که مثل معروف «لنگه کفش در بیابان غنیمت است» را به یاد آدم می آورد. به همین دلیل، اغلب مراجعه می کنند به کتب بازاری که روی دکه‌ها به فراوانی هست.

موضوع دیگری که به آن رسیدم، این بود که تمام کتاب‌ها بایستی آن استعداد و ویژگی را داشته باشد که برای مربی از سویی، به لحاظ کتاب خوانی و یا انتقال قصه و از سوی دیگر، به لحاظ قصه گوئی مفید باشد. کتاب‌هایی که این‌ها در اختیار داشتند، اغلب فاقد این ویژگی بود. احساسم این است که وقتی ما با مقوله پیش دبستان رو به رو می شویم و روی این موضوع می خواهیم کار کنیم، بایستی آن را به صورت یک ضرورت ببینیم؛ چون بخشی از این کتاب‌ها، به وسیله اولیا در خانه‌ها استفاده می شود. عمدتاً کتاب‌هایی که تولید می شود، راهی مراکز پیش دبستان می شود. چه آن قسمتی که در اختیار آموزش و پرورش است و چه آن قسمتی که در اختیار بخش‌های خصوصی و غیره. به این مهم باید خیلی توجه کنیم. حالا متعاقب این مقدمه، می توانیم وارد مباحث واژه‌شناسی کودک، شناخت روانی کودک، شناخت قصه‌های فولکلوریک مربوط به این قسمت شویم که من به نوبت، عراضم را خدمت‌تان می گویم.

کاموس: آقای یوسفی، این بحث پیش دبستانی، همیشه برای من سؤال بوده. به نظر شما، ملاک‌های شناخت یک متن مربوط به پیش دبستان چیست؟ از نظر شکل است؟ زبان یا موضوع است؟ از کجا بفهمیم یک متن یا یک کتاب، واقعاً مربوط به پیش دبستان است؟ حالا این که بازاری است یا بازاری نیست، یک بحث فرامتنی است که به آن هم می پردازیم. اصلاً این محدوده سنی پیش دبستانی، چه حدودی را شامل می شود؟ آیا مثلاً تا دو سه ماهگی و حتی در رحم مادر هم پیش دبستانی می شود؟ واقعاً چه مرز و محدودی دارد؟ مثلاً فرض کنید، عزیزی می گفت حتی وقتی بچه در دو ماهگی، در رحم مادر است، ما برایش قصه می خوانیم. نظر شما در این باره چیست؟

یوسفی: این تقسیم بندی‌ها، تقسیم بندی‌های مشروط است. البته، آموزش و پرورش قرار است اعلام کند در سال‌های آینده که پیش دبستان هم جزء مقطع ابتدایی می شود و بچه‌ها باید از شش

سالگی بروند پیش دبستان. الان دارند مربی‌هایشان را آموزش می دهند.

نظر من این است که از بچه شش ساله تا دو ساله، به ادبیات خودش نیاز دارد که می شود ادبیات خردسال. مثلاً ما به کتاب‌هایی نیاز داریم که بشود در داخل وان حمام، برای بچه خواند. پیش دبستان با تعریفی که آموزش و پرورش دارد و از نگاه آموزش و پرورش، گویا مرحله‌ای است که بچه آماده می شود برای رفتن به دبستان. ویژگی‌های ادبیات خردسال، با ویژگی‌های پیش دبستان، تفاوت آن چنانی ندارد؛ چون به هر حال ویژگی‌هایی عام دارند اما در نوع کاربرد واژه و یا به لحاظ حجم قصه، با هم تفاوت دارند. قصه‌ای که برای کودک دو ساله به کار می برید، طبیعتاً از یک پاراگراف بیشتر نمی تواند باشد. جهان واژگانی کودک، در شرایط سنی متفاوت، فرق می کند. آن چه به نظر من برای پیش دبستان مهم است و مربیان ما به آن دقت کافی نمی کنند و حتی نویسنده‌ها هم در بسیاری موارد رعایت نمی کنند، این است که ما دو نوع قصه داریم که یکی اصطلاحاً آثار کنشی است و یک سری آثار غیرکنشی. آثار کنشی، آثاری است که یقیناً شما در درون آن، یک پیرنگ بسیار قوی می یابید. در پیرنگه ما یک آغاز و میانه و انجام قصه داریم و روابط علی در سیر قصه در پیرنگ، حضور کشمکش و حادثه، امری ضروری است. بچه‌های پیش دبستان، اساساً به قصه‌هایی که کنشی هستند و حادثه و کشمکش در آن‌ها نقش جدی بازی می کند، تمایل بیشتری نشان می دهند.

تجربه به من نشان داده که قصه‌های فاقد ماجرا و کشمکش، یعنی قصه‌های غیرکنشی، خیلی با استقبال بچه‌های پیش دبستانی رو به رو نمی شود. وقتی حادثه و سوالی نیست، چرایی نیست، کودک هم سویی نمی کند. این به تجربه ثابت شده. شما اگر به سراغ قصه‌های عامیانه خود ما بروید، آن آثاری که جاودانه شده‌اند، مثل «ماه پیشونی»، «قصه‌های حسن کچل» و... می بینید که این‌ها جزو آرشو نیستند، بلکه هنوز که هنوز است، حیات دارند و در بستر جامعه و در روایت‌های مختلف و فیلم‌ها و شرایط بومی متفاوت، واقعاً زندگی می کنند در دل مردم. این‌ها قصه‌هایی هستند که با این تعبیری که من عرض کردم خدمت‌تان، اساساً کنشی هستند.

نکته دیگر این که بچه‌ها در این عرصه، به قصه‌های فولکلوریک تمایل بسیار جدی و عجیبی نشان می دهند که اخیراً خوشبختانه آموزش و پرورش هم دارد آرام آرام می پذیرد در مراکزی که مربی‌هایشان دارند کار می کنند، بتوانند از قصه‌های بومی و فولکلوریک استفاده کنند، به روایت و به زبان و به بیان خود آن منطقه. اما یکی از ویژگی‌های کار در این مرحله، شناخت عناصر داستان، در ادبیات

پیش از دبستان است که بسیار اهمیت دارد. مربیان اغلب این عناصر را نمی شناسند. ممکن است در یک رمان نوجوان یا حتی در یک اثر داستانی کودک، نویسنده مجال این را داشته باشد که یک صفحه زمینه چینی کند تا به حادثه برسد. در حالی که در پیش از دبستان، نویسنده اثر باید سریع وارد حادثه شود. هر چه زودتر وارد حادثه شویم و کودک درگیر حادثه شود، کشش داستانی اثر بیشتر می شود و مخاطب ما بهتر با اثر ارتباط برقرار می کند. اغلب قصه‌هایی که مربی‌ها به کار می برند، مستقیم گوئی است. من با آن مقوله کار ندارم که چقدر باید کار شود تا این مربی‌ها دوره ببینند و این چیزها را بشناسند. اما در حال حاضر، عمدتاً قصه را نمی شناسند و قصه گوئی می کنند. حتی اگر شما با حرفه‌ای‌ترین این قصه گوها که در بخش پیش دبستان کار می کنند، آشنا شوید، می بینید که واقعاً ساختار داستان را نمی شناسند.

جالب است خدمت شما بگویم کتابی چاپ شده از «الین گرین»، به نام «فن قصه گوئی» الین گرین، خودش کارشناس قصه گوئی است و تمام ویژگی‌های یک قصه گو را تشریح می کند، اما در شناخت قصه مشکل دارد که من در جایی یکی از قصه‌هایی را که در پایان همان کتاب آمده، نقد کرده‌ام. این قصه، قصه‌ای نیست که کودک را جذب کند.

اما گونه‌ای دیگر از کار در پیش دبستان، این است که مربی می خواهد قصه‌ای مکتوب را به قصه‌ای شفاهی تبدیل کند و امر قصه گوئی را انجام دهد. باید پرسید، چگونه این جابه جایی باید صورت بگیرد؟ این کار هم ویژگی‌هایی دارد باید ببینیم قصه‌گو تسلطش چگونه است؟ جهان واژگان قصه گو چیست؟ بسیار بحث مفصلی است که اجازه بدهید در فرصت‌های بعدی، در موردش بحث کنیم که زیاد شاخه به شاخه نپریده باشیم.

کاموس: بسیار متشکر. من فکر می کنم الان فرصت مناسبی باشد؛ چون درباره تعریف و ملاک‌های ادبیات پیش دبستانی صحبت کردیم. آقای اکبرلو بفرمایید.

اکبرلو: موضوع اساسی را مطرح کردید. من در واقع، فقط ویژگی‌های ادبیات پیش دبستانی را فهرست وار خدمت‌تان می گویم. من به چهار ویژگی، به عنوان ویژگی‌های شاخص ادبیات پیش دبستانی معتقد هستم: ۱- تکیه صرف به کنش، نکته‌ای که آقای یوسفی هم گفتند ۲- نوعی شخصیت‌پردازی مطلق که من توضیحش را بعداً می دهم. فقط اشاره کنم که شخصیت‌پردازی، آن گونه که در ادبیات نوجوان به بعد وجود دارد، پیش دبستانی مطرح نیست. در این جا مثلاً ابعاد گوناگون شخصیتی لازم نیست مطرح شود و نیازی نیست که شخصیت را مطلق نبینیم و یا سیاه و سفید نباشد. لازم نیست که

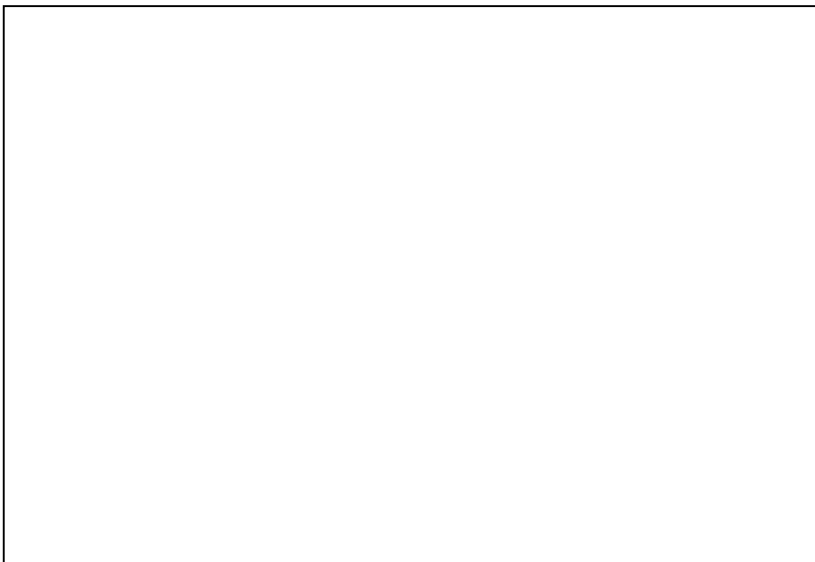
شخصیت بد هم وجوه مثبتی داشته باشد. آن گونه که در ادبیات بزرگسال دنبال می‌کنیم و اگر این جوری نباشد، می‌گوییم شخصیت‌پردازی این آدم، سیاه و سفید است. پس داستان ضعیفی است. ۳ - این که سیر داستان و نمایش‌نامه (من به آقای یوسفی گفتم که همیشه حق نمایشنامه را می‌خورند و می‌گویند تأثر، هنر است، ولی نمایش‌نامه جزو ادبیات است. معمولاً هر موقع در مورد ادبیات صحبت می‌کنند، می‌گویند شعر و قصه کودک و نوجوان!) در جهت رسیدن به «ایمنی» باشد. بعد توضیح بیشتری خواهم داد ۴ - من معتقدم سیر ادبیات پیش‌دستانی این گونه باید باشد که با نظم شروع شود و با بی‌نظمی، به هم ریختگی و آشفتگی ادامه پیدا کند و حتماً به نظم ختم شود. در واقع، بازگشت به نظم اولیه، بازگشت به آرامش اولیه که به نوعی مرتبط است به ایمنی در نکته قبلی.

اما آخرین ویژگی ادبیات پیش‌دستانی، آنیمیسیم است. برای همین، معتقدم به افسانه گفتن برای بچه‌ها؛ خلاف بعضی‌ها که می‌گویند دیگر دوره‌اش گذشته، من دفاع می‌کنم از افسانه. قصه‌های پریان و افسانه‌ها و هم چنین قصه‌های فولکلوریک که آقای یوسفی گفتند. تأکید من بر آنیمیسیم است؛ یعنی جان بخشی به اشیاء. نکته‌ای را هم بگویم که پیش‌دستان، در تقسیم بندی سنی من، بین چهار تا شش سال است که با توجه به سطح متنوع کودکان در جامعه امروزی، کمی بالا و پایین می‌شود. کاموس: من فکر می‌کنم باید این‌ها را توضیح بدهید. آقای اکبرلو! این ملاک‌هایی را که گفتید. اکبرلو: توضیح خواهم داد. آن ویژگی‌هایی که در نظر من هست به این محدوده سنی مربوط می‌شود و برای بچه‌های با سن پایین‌تر، باید ویژگی‌های دیگری قائل بود. بله، ما برای نوزاد هم لالایی می‌گوییم. لالایی خوب برای کودک، ویژگی‌های دیگری دارد که شامل بحث امروز من نمی‌شود.

کاموس: من از شما خواهش می‌کنم که بحث‌تان را ادامه دهید. برای من سوال مطرح شد درباره بحث شخصیت‌پردازی مطلق. آیا منظورتان همان تیپ است؟ یعنی معتقدید که در ادبیات پیش‌دستانی، مثلاً باید تیپ‌سازی کرد فقط؟ چون این خصلت تیپ هاست که یا سفیدند یا سیاه.

اکبرلو: من دقیقاً به همین معتقد هستم. اول باید ببینم که واقعیت از نگاه بچه‌های پیش‌دستانی، چگونه است؟ من بر اساس کتاب‌هایی که خوانده‌ام در رشته خودم، یعنی پژوهش‌های هنری سخن می‌گویم که بزرگانی مثل ولادیمیر پراپ و بتلهایم انجام داده‌اند.

این‌ها کسانی هستند که نظرهای ریشه‌ای دارند درباره اسطوره و روایا و افسانه. هم چنین بر اساس تجربیاتی که خودم با کودک پیش‌دستانی‌ام داشته‌ام



رتال جامع علوم انسانی یوسفی:

ذهن بچه‌ها را پر کنیم از قصه‌های فولکلوریک و قصه‌های عامیانه. برای این که بسیاری از قصه‌های عامیانه، در بزرگسالی پاسخ می‌دهد. یک شرایط ذهنی ایجاد می‌کند تا این که در مراحل بعدی، با اتکا به تجاربی که انسان به دست می‌آورد، آرام آرام به آن مفاهیم پی ببرد

ابراهیمی شاهد:

کودکان شعرهای مهمل را خیلی دوست دارند. در شعر کودک، ما بخشی داریم به نام مهمل سرایی که این مهمل، به معنای منفی آن نیست. در حقیقت، یک نوع شعر برای کودکان است که معمولاً در آن به موسیقی و ریتم اهمیت داده می‌شود و محتوا کم‌تر نقش دارد

و سر و کله زدن هایم با کودکان پیش دبستانی در آموزش و پرورش و کار قصه گویی برای بچه‌ها و این که انعکاسش چه بوده و تا چه حد آن‌ها را جذب کرده، سخن می‌گویم. بخش‌هایی از دیدگاهم چاپ شده و یا به صورت محدود تکثیر شده برای بچه‌ها. به هر حال، محور بحث من این است که ریشه‌های ویژگی‌های ادبیات داستانی را که فهرست وار گفته‌ام بیان کنم.

در آخر هم پیشنهادهاى خودم را می‌گویم. من تأکید زیادی دارم روی استفاده از افسانه در ادبیات پیش دبستانی. یک قسمتش را آقای یوسفی گفتند در مورد قصه‌های فولکلوریک من یک خرده تعمیم می‌دهم در مورد قصه‌های پریان و افسانه‌ها. این را به این دلیل می‌گویم که مخصوصاً در جوامع شهری که فرستادن بچه‌ها به مراکز پیش دبستانی و مهدکودک مرسوم است، حتی بین نویسندگان و شاعران و نمایش‌نامه نویسان کودک ما هم این مسئله هست که دوره افسانه گذشته، می‌گویند که این خیال‌پردازی‌ها چیست؟ بچه‌ها را خیال یاف بارمی‌آورد. زمانه زمانه تحول است. زمانه حسابگری است و بچه باید یاد بگیرد که با هر چیزی عقلانی برخورد کند.

یکی از نتایج دیدگاه‌های من این است که نوشتن کتاب‌های علمی برای بچه‌های پیش دبستانی را قبول ندارم. در کتاب‌هایی که معمولاً برای بچه‌های این گروه سنی نوشته می‌شود، چه ادبیات داستانی باشد، چه شعر یا حتی کتاب‌های علمی، تا آن جا که من دیده‌ام، معمولاً الگویی که می‌خواهد بر اساس آن به پرسش‌های ذهن کودک پیش دبستانی پاسخ بدهد الگویی بزرگسالانه است.

من تأکید دارم که حتی برای بیان مطالب علمی که مورد پرسش این بچه‌ها است، به استفاده از افسانه به معنای اعمش. معتقدم افسانه‌ها می‌کوشند به پرسش‌های ازلی و ابدی بشر بپردازند. نمی‌گویم جواب بدهند. افسانه به این می‌پردازد که جهان چیست؟ از کجا آمده‌ام؟ حالا وضعیتیم چگونه است؟ چه خواهد شد؟ با چه تهدیدهایی رو به رو هستیم؟ به چه چیزهای باید امیدوار باشیم؟ افسانه به این پرسش‌ها پاسخ می‌دهد. به نظر من افسانه‌ها معمولاً راه حل ارائه نمی‌دهند. گرچه می‌بینیم در بعضی افسانه‌ها مواردی وجود دارد. تصریح نمی‌شود. بنابراین، به شدت مخالف هستم که در ادبیات پیش دبستانی، پیام‌مان را به صراحت بیان کنیم. یعنی مثلاً بگوییم که دیدی که حسن کچل تنبل بود و بعد چه شد. یا این که بگوییم، پس ما نتیجه می‌گیریم که نباید کار بد بکنیم. آفت بزرگی در نمایش‌های کودک ما وجود دارد که در آخرش، راوی معمولاً می‌گوید که خب بچه‌های خوب، ما نتیجه می‌گیریم که دروغ گویی بد است یا باید به بزرگ‌ترها

احترام بگذاریم یا دیدید که گندم چگونه به نان تبدیل می‌شود. البته، من معتقدم که معمولاً این مسئله بر اساس باور و روشی علمی نیست. معمولاً در این جور کارها نگرانی نویسنده از این است که پیامی که در نمایش یا قصه‌اش ریخته، انتقال پیدا نکرده باشد. حالا به نوعی محکم کاری می‌کند. او نگران است که نکند آن ایده‌ای که در ذهنش بوده آن پیام اخلاقی و آموزشی را ارائه بدهد. بنابراین، یک بار دیگر آن آخر محکم کاری می‌کند.

آقای هجری، جایی نظری را مطرح کردند (البته بحث پیش دبستانی نبود) که در ادبیات کودک، آموزش هدف اصلی نیست و لذت جویی و لذت بخشی باید معیار باشد. در واقع، هدف اصلی نباید تعلیم باشد. من با ایشان موافق هستم، ولی ویژگی لذت جویی را به نظر خودم کامل تر می‌کنم؛ یعنی تجربه اندوختن را اضافه می‌کنم که فرق می‌کند با آموزش دیدن. آموزش خیلی صریح است و هدف کوتاه مدت ماست. نتیجه داستان ماست. آن چیزی است که ما صریح می‌خواهیم به آن برسیم؛ همان جمله‌ای که آخر قصه می‌گویم در حالی که تجربه کردن، خود کودک را به مفاهیم می‌رساند. در فرهنگ شرق، ما خیلی معتقد هستیم به دانش شهودی من به این جنبه معتقدم که بچه باید خودش آن تجربه را کسب کند؛ متنوع و مکرر به وسیله افسانه‌های مختلف و یا ابزارهای دیگر مثل بازی و غیره. مجموعه این تجربه‌ها، بستری می‌شود برای آن آموزشی که سرانجام (آن هم در مقاطع بالاتر) مد نظر ماست. روی وجه راه حل ارائه ندادن هم یک بار دیگر تأکید می‌کنم که اگر کسی اختلافی دارد، بتوانیم چالشی با هم داشته باشیم! این را به عنوان یکی از ویژگی‌های این شاخه از ادبیات می‌دانم. این ویژگی که در افسانه‌ها هم هست.

افسانه چون فقط با وجه احساسی مخاطب برخورد دارد و نه وجه عقلی‌اش، وقتی چیزی را از ماهیت و هویت زندگی پیرامون ما آشکار می‌کند، الزاماً نمی‌خواهد به همان شکل به کار گرفته شود. به عبارتی افسانه نمی‌خواهد همان راهی را که قهرمان رفته، به عنوان الگو پیشنهاد بدهد. باید چیزهای مهم‌تری را از آن گرفت. ایجاد احساس ایمنی و امیدواری به این که همه چیز در انتها به نظم (که آن هم به نوعی به ایمنی و آرامش ربط پیدا می‌کند) ختم می‌شود. به نظر من سیندرلا، درباره این نیست که «بچه‌ها، پس ما نتیجه می‌گیریم حسادت کار خوبی نیست. دیدید آن دو دختر حسود، چه ضرری کردند؟ در حالی که سیندرلا دختر خوب و مودبی بود و زحمت می‌کشید تا موفق شد.» این افسانه می‌خواهد این تجربه را انتقال بدهد که در «نامیدی بسی امید است» این که احتمالش هست که به ایمنی و آرامش و سعادت برسیم. به هر حال، درباره حسادت و مانند این‌ها که یک پیام صرفاً

اخلاقی و آموزشی دارد نیست. جهان افسانه و ساختارش و نوع نگاه افسانه، با نوع نگاه کودک همسوست. به این دلیل است که او باور می‌کند و به هدف افسانه می‌رسد که گفتم رساندن مخاطب به آرامش است و نه آموزش. او آن چیزی را که افسانه به او می‌گوید، بیشتر می‌پذیرد تا استدلال ما بزرگ‌ترها را که مثلاً به او بگوییم که نگران نباش. وقتی بابا رفته سرکار، باز هم برمی‌گردد. افسانه بهتر پاسخ می‌دهد تا این که بخواهیم برایش استدلال کنیم که روز این است و شب آن. این نگاه، مثل انسان‌های بدوی است که برای روز خدایی در نظر می‌گیرند و وقتی غروب می‌شود، فکر می‌کنند که خدای خورشید از آن‌ها خشمگین شده و قهر کرده است و در نتیجه نیایش می‌کنند و قربانی می‌دهند. هنوز به این مرحله نرسیده‌اند که بدانند این یک سیر است و همیشه تکرار می‌شود. این دلیل اصلی پیدایش اسطوره‌هاست که دوستان حتماً بیشتر اطلاع دارند. کودک به آن چیزی که در جهان افسانه می‌بیند، اعتماد می‌کند. خلاف بزرگ‌ترها که تعقلی نگاه می‌کنند به همه چیز.

جالب این که بزرگ‌ترها هم با وجود توجه به وجه تعقلی، خودشان هم تابع الگویابی هستند همسو با نگاه شخصی آن‌ها. در واقع بزرگسالان هم همین طورند، ولی به نوعی دیگر. ما بزرگ‌ترها وقتی چیزی را می‌پذیریم که با زیربنای فکری ما همسو باشد. یک نفر هست که معجزه را نمی‌پذیرد. می‌گوید این‌ها چیست؟ خرافات است. مگر می‌شود؟ می‌گردد دنبال ریشه‌های علمی قضیه. درحالی یک نفر خیلی راحت می‌پذیرد که فلان سیل، نتیجه کفر مردم روی زمین است (نمی‌خواهم خرافات با باورهای عمیق مان مخلوط شود. بحث باورهاست. این جا ارزشگذاری نمی‌کنم). بعضی‌ها به امداد غیبی و این جور چیزها معتقدند و بعضی معتقد نیستند. آن‌ها که قبول دارند، چرا معتقدند؟ چون این پدیده با زیربنای فکری‌شان همسویی دارد. برای همین باور می‌کنند. یک کودک هم به همین دلیل، آن چیزی را که در افسانه اتفاق می‌افتد، باور می‌کند؛ چون با جهان فکری او همسویی دارد. می‌خواهم این نتیجه را بگیرم که حتی در دنیای بزرگسالان هم ما برای درک جهان‌مان یک الگو نداریم. الگوهای متفاوتی می‌توانیم داشته باشیم که فرآیندهای فکری ما آن الگوها را می‌سازد و بر اساس آن، چیزی را می‌پذیریم و بعضی چیزها را باور نمی‌داریم.

می‌رسیم به ویژگی مهمی که من خیلی روی آن تأکید دارم و آن این است که در ادبیات پیش دبستانی، متناسب با نوع نگاه بچه که به شدت به «انیمیسیم» معتقد است، باید به اشیای بی‌جان، جان بدهیم. او تمام اشیای را زنده می‌پندارد. او همه چیز را زنده می‌داند. حتی اگر در افسانه می‌بیند که یک دختر یا پسر یا مثلاً یک خرگوش سنگ شد، به این معنا نیست که دیگر



حیات ندارد این جا از ویژگی خاموشی و سکون و بی‌حرکتی سنگ بهره می‌گیرد. برای همین هم هست که می‌پذیرد در جای دیگری این سنگ دوباره به آن خرگوش یا آن دختر یا پسر تبدیل شود. کودک وقتی یک عروسک را نوازش می‌کند، حتم دارد که او نوازش می‌خواهد؛ همان گونه که خودش می‌خواهد. در واقع، همان طور که خودش دوست دارد مورد نوازش قرار بگیرد، در عروسک هم همین خواسته را می‌بیند. وقتی می‌بیند پایش به یک چیز می‌خورد. مشت یا لگد می‌زند به آن، درواقع از این نگاه زنده پنداری او سرچشمه می‌گیرد. بیازه در جایی می‌گوید که ویژگی جان دار پنداری اشیاء تا سن بلوغ با کودک است که من شخصاً قبول ندارم و معتقدم در تمام طول زندگی، با همه انسان‌ها هست. بزرگ‌ترها همیشه به کودکان می‌گویند که این عروسک یا هواپیمای یا اسباب بازی تو که از آن می‌ترسی یا خیلی دوستش داری، نه حس دارد، نه کنش و نه حرکتی. تجربه شخصی من این است که بچه‌ها در ظاهر می‌پذیرند. یعنی ما خیال می‌کنیم که می‌پذیرند. برای جلوگیری از سرزنش و تنبیه و ریشخند شدن‌شان توسط ما، وانمود می‌کنند که این حرف ما را پذیرفته‌اند. به نظر من، آن‌ها هیچ گاه نمی‌پذیرند.

کاموس: در واقع، این‌ها همان ریشه‌هایی بود که شما برای ویژگی‌های ادبیات پیش دبستانی برشمردید و این که باید با افسانه‌ها پیوند محکمی داشته باشد و آن بحث از نظم و بی‌نظمی به نظم رسیدن، ملاک‌هایی بود که شما از ادبیات پیش‌دبستانی مطرح کردید. اگر باز هم در این قسمت نکته‌ای هست، بفرمایید. اگر نه، ببینیم آقای یوسفی در این زمینه چه صحبتی دارند.

یوسفی: من فکر می‌کنم پیرو صحبت‌های آقای اکبرلو، اشاره‌ای داشته باشیم که اصلاً ساختار یک قصه برای بچه‌ها معمولاً چگونه می‌تواند باشد؟ احساسم این است همان طور که آقای اکبرلو گفتند، آثار می‌تواند تئوپیک باشد؛ یعنی عمدتاً قصه‌های فولکلوریک که ما می‌خوانیم، ویژگی‌های تئوپیک دارند. ما تقسیم بندی‌های آقای میرصادقی را می‌پذیریم که تیپ چیست؟ قصه چیست؟ داستان چیست؟ آن تعاریف را به عنوان وجوه مشترکی که بر اساس آن معانی و تعاریف جلو برویم، موقتاً می‌پذیریم. ما می‌توانیم برای بچه‌ها داستان هم بنویسیم و قصه هم با ساختار قصه‌های فولکلوریک بنویسیم و قصه گویی هم بکنیم. مهم این است که در انتخاب آثار، فرق نمی‌کند فولکلور یا داستان، حتماً باید به چند مورد توجه کنیم. مثلاً در نوع داستانی که می‌خواهیم برای بچه‌ها بنویسیم و مباحث روز کودک است و مطالبی است که آن‌ها نیاز دارند، باید به درستی شخصیت‌پردازی کنیم.

خلاف قصه‌های فولکلوریک که شخصیت‌پردازی نداریم و آن جا بیشتر شخصیت‌ها

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
اکبرلو:

بزرگ‌ترها همیشه به کودکان می‌گویند که این عروسک یا هواپیما یا اسباب بازی تو که از آن می‌ترسی یا خیلی دوستش داری، نه حس دارد، نه کنش و نه حرکتی. تجربه شخصی من این است که بچه‌ها در ظاهر می‌پذیرند. یعنی ما خیال می‌کنیم که می‌پذیرند. برای جلوگیری از سرزنش و تنبیه و ریشخند شدن‌شان توسط ما، وانمود می‌کنند که این حرف ما را پذیرفته‌اند. به نظر من، آن‌ها هیچ گاه نمی‌پذیرند

تیبیک هستند، در ساختار کلی داستانی، بایستی به موارد بسیار ساده و ابتدایی مقوله داستان نویسی که مثلاً شامل تعادل اولیه، تعادل ثانویه و مرحله وسطی عدم تعادل در این داستان‌ها حتماً توجه کنیم. در هر داستانی که مربی یا مادر می‌خواهد برای بچه انتخاب کند، به این عناصر باید توجه داشته باشد. بچه‌ها به این نوع قصه‌ها بسیار راحت و خوب عکس‌العمل نشان می‌دهند. خدمت‌تان عرض کردم که حتماً پیرنگ داستان، یعنی روابط علی در داستان باید قوی باشد. روابط علی باید سریع در اختیار کودک گذاشته شود. نویسنده با طولانی کردن قصه، فکر نکند که دارد بچه را مشغول می‌کند: مخصوصاً داستان‌هایی که برای قصه‌گویی انتخاب می‌شود، به فضای خاص نیاز دارد و بایستی پیرنگ آن بسیار قوی باشد. در مورد موضوع داستان، موضوع می‌تواند فرهنگی، اجتماعی یا علمی باشد. مشکلی که ما الان در بخش‌های دولتی داریم که مدیریت‌های فرهنگی ما دارند اعمال نظر می‌کنند این است که انگار ذهن کودک یک کیسه است و آن‌ها می‌خواهند ذهنش را پر کنند از اطلاعات علمی، آموزشی و فرهنگی. مربی‌ها آن قدر مفاهیم علمی در قصه‌هایی که تولید می‌کنند، می‌ریزند که انگار مغز بچه یک انباری است که باید پر از مفاهیم علمی شود. حال آن که اگر بچه‌ها را با جهان قصه و داستان آشنا کنیم، مطمئناً زمینه‌ای به وجود می‌آید که این مفاهیم را بعداً دریافت کنند. هر جا می‌روید، می‌بینید که ده نوع سوزده علمی مشخص می‌کنند و زورزورکی برایش قصه تولید می‌کنند. توجه بفرمایید که در عرصه فولکلور، نقل‌ها و قصه‌گوها، ساختارهای فرهنگی این مملکت را ساختند. آن‌ها فردوسی‌ها را متولد کردند، آن‌ها این شخصیت‌ها را به وجود آوردند. این نیاز جبری که مخصوصاً آموزش و پرورش احساس می‌کند که باید ذهن بچه‌ها آموزشی و علمی شود، این اصلاً آفت بزرگی است. خدمت‌تان عرض کنم که درون مایه‌ها می‌تواند متفاوت باشد. ادبیات پیش دبستان، تفاوت آن چنانی با ادبیات کودک و نوجوان و با ادبیات بزرگسال، در این زمینه ندارد. فقط نوع درون مایه‌ها یک مقدار متفاوت می‌شود. و نوع پرداخت هم تفاوت دارد. در قصه‌های پیش دبستانی، فضا سازی بسیار مؤثر است. این که عرض می‌کنم اغلب آثار بازاری با بچه‌ها ارتباط برقرار نمی‌کند، یعنی اگر آن تصاویر تخت را از آن بگیرد، قصه دیگر چیزی ندارد. اصلاً فضا سازی ندارند. فضا سازی برای کودک پیش دبستان، بسیار کار شاقی است. شما طوری باید فضا سازی کنید که بچه با آن اثر و داستان، همذات پنداری کند و همسو شود. این کار به ذخیره واژگانی بسیار قوی در ذهن نویسنده نیاز دارد که باید رفت، شناخت و تجربه کرد: حالا با سبک‌های گوناگون. جان دارگرایی، میراث آباء و اجدادی همه

ملیت‌های جهان است و بچه‌ها به آن عکس‌العمل بسیار مثبتی نشان می‌دهند. جالب است که من بگویم بچه‌ها حتی با آثار سوررئال، می‌توانند ارتباط برقرار کنند. شما وقتی به بچه‌ها می‌گویید، قصه بگویند، آثار بسیار سوررئال از ذهن آنها تراوش می‌کند. من می‌خواهم بگویم اگر به متون کلاسیک و فولکلوریک خودمان برگردیم، می‌بینیم که مثل‌های سوررئال داریم: اتل مثل توتوله، گاو حسن چه جوهر، نه شیر داره نه پستون، شیرشو بردن هندوستون، دختر گرجی بستون، اسمش رو بذار عم غزی، بند کلاش قرمزی، هاچین و واچین یه پاتو ورچین! این چیست؟ فضای کاملاً سوررئال دارد. چرا بچه‌ها از این مثل خوش‌شان می‌آید؟ برای این که فضای سوررئال با ذهنیت آن‌ها مناسبت دارد. انتخاب واژه‌ها و آن غنای ادبی که اثر باید داشته باشد، در کار موجود است. اغلب قصه‌هایی که خود بچه‌ها می‌گویند و نقاشی‌هایی که می‌کشند، کاملاً سوررئال است. من شگفت زده شده‌ام و بعضی از قصه‌های این‌ها را گرفته‌ام و دارم نقد می‌کنم.

مهم نیست که اثر سوررئال و یا فانتزی باشد یا رئال یا جان دار گرایانه. هر گونه ادبی که باشد، مهم این است که ساختار و انسجام کامل ادبی داشته باشد. ما نمی‌توانیم حکم صادر کنیم که فرضاً بچه‌ها به آثار رئال عکس‌العمل مثبتی نشان نمی‌دهند. اصلاً این طوری نیست. اتفاقاً آثار رئال هم خوب است. مهم ادبیت کار است. اگر ادبیت کار در داستان و آن ژانر خاصی که ما می‌خواهیم برای کودک انتخاب کنیم و برایش بنویسیم یا روایت کنیم، اگر در ساختار خودش جامع و کامل باشد، مطمئناً کودک با آن ارتباط برقرار می‌کند.

یک نکته دیگر که به عنوان تجربه شخص خود می‌گویم، این است که در متون کلاسیک، مخصوصاً در قصه‌های فولکلوریک، زاویه دید سوم شخص است. هر زاویه دید، ویژگی‌هایی دارد. یکی از ویژگی‌های زاویه دید سوم شخص، این است که به مخاطب امکان می‌دهد که در خودش فرو برود. ضمن این که نویسنده، سلطان خیلی قلداری است و هر کاری می‌تواند بکند و اختیار تام دارد. در نوع داستان‌هایی که برای این گروه سنی می‌نویسیم، اگر از سوم شخص استفاده کنیم، قریب به اتفاق آثار موفق خواهد بود. برای این که یکی از ویژگی‌های زاویه دید سوم شخص، این است که کمک می‌کند به پدیده همذات پنداری و باور پذیری کودک؛ البته نه این که زاویه دید دیگر را رد کنیم.

یک مبحث دیگر، لحن است، لحن در قصه‌های کودک، تا حد ممکن و مخصوصاً در آثار مکتوب، باید متفاوت و متنوع باشد. باید از لحن‌های متفاوت استفاده بکنیم؛ چون عرض کردم عملاً داستان‌هایی که برای این گروه سنی تولید می‌شود، سرانجام قریب به اتفاق، نصیب مادرها یا مربی‌هایی

می‌شود که می‌خواهند از این‌ها استفاده قصه‌گویی کنند. در این جاست که می‌توانیم از لحن‌های متفاوت هم استفاده کنیم.

در عمل، اعتبار هم این‌ها بر می‌گردد به مخاطب ما، من مثلاً به دبستانی رفتم که کودکی آثار بالزاک را می‌خواند. طبیعتاً آن رده بندی سنی که بین ناشران ما رایج است، در مورد این کودک و بسیاری از کودکان ما مصداق ندارد. نوجوانان ما الان رمان‌های بزرگ سال می‌خوانند. بسیاری این طوری هستند. پس این بر می‌گردد به نوع اثر و نوع مخاطب. ما قاعده کلی نداریم. عرض می‌کنم قصه‌گویی کار بسیار سخت و مشکلی است. یک قصه‌گو وقتی یک کتاب را انتخاب می‌کند، ده تا مخاطب با ویژگی متفاوت در رو به رویش دارد. ممکن است مخاطب شما، دریافت ذهنی‌اش در رده ۷ سالگی باشد و یکی در ۶ سالگی و غیره. چیزی که باید زیاد روی آن تکیه و بحث شود، مقوله قصه‌گویی است و نوشتن داستان که ما مراحل اولیه این موضوع را در کشور طی می‌کنیم و هنوز پیشینه قوی، مخصوصاً برای این گروه سنی نداریم.

کاموس: من سئوالم را روشن‌تر کنم. منظور فقط توانایی خواندن نیست. من خودم دوران ابتدایی، کارهای داستانی‌فلسفی را می‌خواندم، ولی منظور فهمیدن است. واقعیت این است که به آن معنا نمی‌فهمیدم. توانایی خواندن یک بحث است و این که بخوانند و معناها را درک کنند، بحثی دیگر. می‌خواهیم ببینیم که آیا از این دید، می‌شود این تقسیم بندی را برای دوران پیش دبستانی در نظر گرفت؟ به هر حال، توانایی درک و فهم بچه‌ها قاعدتاً متفاوت است؛ حالا به دلایل متفاوت مثل جغرافیا، تحصیل، سن و نوع خانواده. آیا در این حالت، باز شما به این تقسیم بندی اعتقاد دارید یا ندارید؟

یوسفی: ببینید، وقتی مقوله فهم به میان می‌آید، باز قضیه متفاوت می‌شود. فهم مشروط به پیشینه‌ای در ذهن هر کودک است که او چه تجربه‌ای دارد و در چه خانواده‌ای بزرگ شده. در واقع، باید ببینیم که کودک، در چه شرایطی تربیت شده و فهم او در چه مرحله‌ای است. فهم نیازمند این زیر مجموعه‌هاست. قوه درک بچه‌ها متفاوت است. ما خودمان هم بسیاری قصه‌ها را در کودکی شنیده‌ایم، ولی در بزرگسالی آن‌ها را می‌فهمیم. بسیاری از قصه‌های فولکلوریک و نمادین این گونه هستند. بسیاری از افسانه‌ها این گونه هستند؛ یعنی در شرایط کودکی، برای ما قابل فهم به معنای کامل نیست، بلکه یک ذخیره ذهنی است. به همین دلیل است که ما می‌گوییم ذهن بچه‌ها را پر کنیم از قصه‌های فولکلوریک و قصه‌های عامیانه. برای این که بسیاری از قصه‌های عامیانه، در بزرگسالی پاسخ می‌دهد. یک شرایط ذهنی ایجاد می‌کند تا این که در مراحل بعدی، با اتکا به تجاربی که انسان به دست

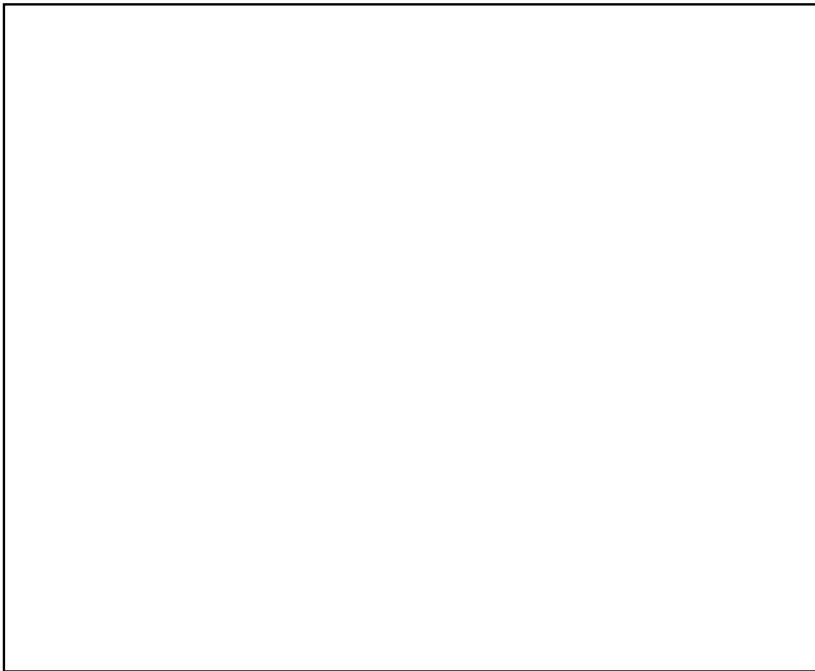
می آورد، آرام آرام به آن مفاهیم پی ببرد. اصولاً در هنر و ادب، رسیدن به فهم عام و مشترک، ممکن نیست. ویژگی ادبیات، برداشت‌های متفاوت از آن است.

کاموس: با این حساب، ادبیات پیش دبستانی، کارکرد روزآمد ندارد و کاشته‌ای است که در آینده برداشت می‌شود. آیا ادبیات پیش دبستانی نمی‌تواند کودک را برای دنیای امروز هم آماده کند؟ با این تعریفی که شما می‌کنید، آیا این قسمت دوم کارکرد ادبیات پیش دبستانی محو نمی‌شود؟

یوسفی: عرض کنم محو نمی‌شود. متأسفانه، اغلب سازمان‌ها و نهادهای ما الان روی این قسمت کار می‌کنند؛ یعنی بچه را به روز تربیت می‌کنند. مثلاً می‌گویند، از این طرف خیابان که می‌خواهی بروی آن طرف، مواظب چراغ قرمز باش. من البته، این را کاملاً نفی نمی‌کنم. اغلب کارها این طوری تولید می‌شود. اگر شما به کتاب‌هایی که در بازار وجود دارد، مراجعه کنید، می‌بینید که همه به این چیزها می‌پردازند. با وجود این، این‌ها نافی همدیگر نیست؛ یعنی هر دو باید تدارک دیده شود. هر دو ضروری است، ولی آن چه شخصیت انسان را می‌سازد، همان افسانه‌ها هستند. افسانه‌ها در تمام مراحل زندگی انسان کاربرد دارند و در کودکی، یک نوع لذت دارند و در نوجوانی، جور دیگر و در بزرگسالی هم لذتی دیگر. این به دلیل طول عمری است که این افسانه‌ها دارند و به همین علت است که ما در مباحث بعدی، به افسانه نو می‌رسیم.

کاموس: آقای اکبرلو، اگر شما نکته‌ای دارید، بفرمایید.

اکبرلو: من در مورد سوال شما نظر شخصی‌ام را خیلی مختصر بگویم. بعضی روان‌شناسان معتقدند (و من هم شخصاً قبول دارم) که هر انسانی در طول زندگی‌اش، دوره تجربیات چند هزار ساله بشری را تکرار می‌کند. مثلاً دوره انسان بدوی که برای هر سؤالی، سریع یک خدا و اسطوره می‌سازد، به نظر من این دوره را هر انسانی طی می‌کند. اگر کودک این دوره را طی کند، یعنی مرحله‌ای را که با خیال و رویا سر و کار دارد، در بزرگسالی وجه تعقلی‌اش مستحکم‌تر خواهد شد. روان‌شناسان می‌گویند، کسانی که در بزرگسالی به مواد مخدر، طالع بینی، کف بینی و این‌طور چیزها که کلاً اشکال مختلف «گریز از واقعیت» هستند، رو می‌آورند، بعضی‌های‌شان کسانی هستند که این تجربه را در دوران کودکی کسب نکرده‌اند و حالا آن‌جا می‌خواهند تجربه کنند. این که بعضی جوان‌ها یا حتی بزرگسالان، یک مراد برای خودشان می‌سازند، به همین بر می‌گردد. این رابطه مرید و مرادی را ما زیاد می‌بینیم. همین‌طور آسیب‌های دیگر، به ویژه الکلیسم شدید و توجه به مواد مخدر، به این سبب است که شخص را به عالم هپروت می‌برد. در برخی



مهور:

ادبیات پوشیدگی چیزهاست و نه آشکاری چیزها. ما با نوشتن چیزها را در پس نشانه‌ها پنهان می‌کنیم و وقتی می‌گوییم گربه، خود گربه را پنهان می‌کنیم و واژه «گربه» را روی کاغذ جا می‌گذاریم. اصلاً لذت جهان ادبیات، در کشف همین رازهای تو در تویی است که من فکر می‌کنم عاقبت هم راز آلود باقی می‌مانند و هیچ موقع به صورت واقعی باز نمی‌شود و کسی که از جهان ادبیات لذت نمی‌برد، بی شک شیوه بازگشایی این رمزگان را نمی‌داند وقتی به یک زبان بیگانه کتابی می‌خوانیم و به واژه‌هایی می‌رسیم که معنی‌شان را نمی‌دانیم، لذت خواندن قطع می‌شود. چرا؟

موارد، به این دلیل است که در کودکی، آن دوره‌ای را که باید بگذراند و در رویا باشد تجربه نکرده و چون تجربه نکرده، یکی از چند نمودش این گونه است. البته بدیهی است که این به آن معنا نیست که اگر افسانه نخوانی، معتاد می‌شوی!

انسانی که ایمنی دارد (که افسانه این نیاز انسان را برآورده می‌کند)، هیچ موقع دنبال این اشکال غیرواقعی نمی‌رود. کسانی که چنین مشکلاتی دارند، معمولاً کسانی هستند که زندگی پر تشویشی دارند، کمبود عاطفی، فشار شدید روحی و غیره دارند. روی آوردن به این موارد، یک نوع راه گریز است. این همان کاری است که کودک انجام می‌دهد؛ البته با بهره‌گیری از افسانه. من به این معتقد هستم که انسان پرتشویش، به دنیای افسانه و رویا نیاز دارد. البته در زمان خودش که اگر این نیاز برآورده نشود، جای دیگری بروز می‌کند که نباید بروز کند. انسان در بزرگسالی، چون وجه تعقلی‌اش تقویت شده، می‌تواند درک انتزاعی از جهان داشته باشد، حالا در این مقطع سنی اگر بخواهد از آن وجهش استفاده کند، می‌گویم آدم رویایی و خیال بافی است.

و اما در مورد آن سؤالی که پرسیدید آیا می‌شود گروه سنی داشت یا نه؟ باید بگویم چون ادبیات پیش دبستانی، توسط خود کودک خوانده نمی‌شود و فقط برایش توسط پدر و مادر و به ویژه به صورت تخصصی، توسط قصه‌گویان خوانده می‌شود، به نظر من تشخیص این که این کتاب به درد این بچه‌هایی که دور او نشسته‌اند، می‌خورد یا نه، با اوست. به ویژه در زمان حاضر که گسترش شدید رسانه‌ها و اختلاف شدید دایره واژگان را در بین کودکان داریم. (از بالزاک خوان تا کسی که هنوز حسنی را هم نخوانده)، تشخیص و انتخابش با قصه‌گو خواهد بود. این بخشی از دانشی است که یک قصه‌گو باید داشته باشد.

کاموس: بسیار متشکر. آقای اقبال زاده، آقای نوری، آقای مهوار، سرکار خانم التسیون و خانم دکتر شریفی صحبت‌هایی دارند. بفرمایید آقای اقبال زاده. **اقبال زاده:** متشکر، آقای کاموس سوال خیلی مهمی مطرح کردند، که آیا افسانه‌ها یا قصه‌ها فقط به نیازهای آتی ما پاسخ می‌دهند یا این که نیازهای فوری کودک را هم برآورده می‌کنند؟ می‌دانید تمام این‌ها با ذهن و زبان کودک بازی می‌کند؛ یعنی چند کارکردی است و یک جنبه ندارد. به نظر من افسانه‌ها و در مراحل بعدی داستان، برای کودک یا نوجوان دو کارکرد مهم دارد. یکی سامان بخشی عاطفی است که آقای اکبرلو، با عنوان آرامش از آن یاد کردند و یکی گسترش تخیل است. این گسترش تخیل، از کودکی شروع می‌شود و رشد یابنده و توسعه یابنده است.

در مورد سامان بخشی، سه مرحله برای افسانه یا قصه تعریف می‌کنند که تعادل اولیه، عدم تعادل یا

تعلیق یا کشمکش میانی و دوباره ثبات پایانی تعادل ثانویه است. همان که حافظ می‌گوید، بالاخره بچه باید بفهمد که «یوسف گم گشته بازآید به کنعان غم مخور» تا دچار آشفته‌گی نشود. این جا شما نمی‌توانید مثل رمان بزرگسال، ذهن کودک را پریشان کنی که مثلاً بگویی من پایان‌بندی باز می‌گذارم؛ آن هم پایان‌بندی باز تلخ که مخصوصاً برای کودک پریشانی به وجود می‌آورد. آقای یوسفی خیلی خوب بیان کردند که ما کودک را به عنوان یک کیسه یا شیء یا کاغذ سفید که می‌خواهیم روی آن بنویسیم در قصه‌گویی، در ادبیات پیش دبستانی نباید نگاه کنیم. آقای اکبر لو خیلی خوب این مسئله را باز کردند که سرانجام، کودک با ذهنیت خلاق خودش باید به یک تجربه مشترک با قصه‌گو برسد. خلاصه این که من خلاقیت و گسترش ذهن و زبان کودک را کارکرد قصه پیش از دبستان می‌بینم.

کاموس: بسیار متشکر. آقای نوری بفرمایید. **نوری:** خسته نباشید. خیلی استفاده کردیم از تجربیات‌تان، ولی به نظر من جای کسی که ویژگی‌های دوران خردسالی و روان‌شناسی رشد و غیره را بداند، این جا لازم است البته خانم شریفی، خیلی از لحاظ زبان‌شناسی وارد هستند که کودک تا سن شش سالگی اکثر لغات را می‌شناسد و یاد می‌گیرد و این که هستند درصد شخصیت انسان تا همان سن شکل می‌گیرد و بعد از آن است که شروع می‌کند به تکمیل شدن و این که یکی از ویژگی‌های این دوران، این است که تخیل بچه بسیار قوی است. دوست‌مان گفتند که لذت، شرط اصلی است و شما گفتید که تجربه اندوزی. من فکر می‌کنم چون یکی از ویژگی‌های دوران خردسالی، این است که بچه‌ها ذهن بسیار کنجکاو می‌دارند، اگر آن لذت را مابرای‌شان فراهم کنیم، خود بچه‌ها ذهن کنجکاویشان سرشار از سوال است و کافی است که یک لغت جدید یا کنش جدیدی به او نشان بدهیم، خودش می‌رود دنبال این که یاد بگیرد. بعد این که دوران خردسالی، یعنی از سه تا شش سالگی، خیلی گسترده است. پس موقعی که ما از بچه پنج ساله و شش ساله صحبت می‌کنیم، این دو تا خیلی متفاوت هستند.

همان طور که آقای یوسفی هم گفتند، کتاب برای این گروه سنی خیلی زیاد شده است، ولی کتاب خوب بسیار کم است. سال گذشته، در فهرست شش‌صد عنوانی شورای کتاب کودک، فقط یک عنوان کتاب گروه سنی الف به فهرست کتاب‌های خوب راه پیدا کرد. امسال البته تعدادش بیشتر شده. دقیقاً نمی‌دانم مثل این که هشت یا نه عنوان شده. چقدر خوب است که به کتاب‌های تصویری و کتاب‌های لمسی و در کنار این‌ها بازی‌ها و ترانه‌ها هم اشاره شود. یکی از ویژگی‌های بچه این است که وقتی ما برایش «اتل مثل توتوله» را می‌خوانیم، بچه خیلی خوب می‌فهمد و لذت می‌برد، اما شاید یک

بزرگسال نتواند از این‌ها لذت ببرد. چیزی که جالب است، در آفریقا و در نیجریه، لباسی هست که لباس رسمی آن کشور به حساب می‌آید و چون بچه همیشه بغل مادر است، آمدند روی این لباس، تصویرهای مختلف کشیدند تا این بچه چند ماهه با نگاه کردن به آن تصاویر، ذهنش خلاق شود. متأسفانه الان تلویزیون و در کنارش مهد کودک‌ها نمی‌دانم چه بلایی سر بچه‌ها دارند می‌آورند. روی این موضوع هم می‌تواند بحث شود. من خودم در این باره نظری دارم و می‌خواهم ببینم نظر شما چیست؟ این که وقتی نویسنده داستانی برای کودک خردسال می‌نویسد، حتماً باید کودک درونش زنده باشد. این جور نیست که من بگویم الان بنشینم و برای بچه چهار ساله داستان بنویسم. این اشتباه است. نویسنده داستانی می‌نویسد، و بعد کتابدار و بررس و سرانجام، منتقد است که جایگاه آن را مشخص می‌کند و می‌گوید که آیا این کتاب مناسب خردسال هست یا نه؟ البته نویسنده فکر می‌کنم که زیاد نباید در این وادی‌ها باشد.

کاموس: سوال آخر آقای نوری سوال مهمی بود.

یوسفی: آقای نوری، من متوجه نشدم، گفتید نویسنده زیاد نباید در این وادی باشد؟ **نوری:** من فکر می‌کنم لزومی ندارد که نویسنده روان‌شناسی رشد بداند. اگر کودک درون نویسنده زنده باشد، بعداً کتابدارها و منتقدین تشخیص می‌دهند که این کتاب مناسب خردسال هست یا سال اول دبستان یا نوجوان و غیره. وقتی ما می‌خواهیم داستان را خلق کنیم، اگر به این فکر می‌کنیم که برای خردسال بنویسیم، این به نظر من درست نیست.

یوسفی: البته بستگی به نویسنده دارد. مثلاً من خودم هیچ وقت نمی‌آیم بگویم برای این گروه سنی می‌خواهم بنویسم. اصلاً امکان‌پذیر نیست. سوژه، قصه و اثر است که مرا هدایت می‌کند که چه بنویسم. عرض کردم الان متأسفانه، اغلب آثاری که برای گروه‌های پیش از دبستان تولید می‌شود، آثار ارادی هستند؛ یعنی نویسندگانی می‌نشینند و می‌گویند حالا ما قصه‌ای می‌نویسیم مثلاً در مورد چراغ قرمز. من این را نمی‌کنم؛ چون این گونه آثار هم بخش خواندنی‌های پیش دبستان است. البته اگر ما در تعریف ادبیات پیش دبستان، نسبتاً به توافق برسیم، شاید بخشی از مسائل حل شود. مثلاً خواندنی‌ها یعنی چه؟ یعنی مجموعه آثاری که برای بچه‌ها می‌نویسد و می‌تواند انواع و اقسام موضوع‌های علمی و غیره را شامل شود. این شامل همه گروه‌های سنی می‌شود و به این معنا آثار خواندنی ضرورت دارند، ولی آن چیزی که ما می‌خواهیم درباره‌اش حرف بزنیم، ادبیات کودک است. در این جا دیگر اراده خیلی روشن، سهم زیادی ندارد، بلکه یک



پروسه در درون خود نویسنده نسبت به سوژه‌ای که ممکن است برای پیش دبستان مفید باشد، شکل می‌گیرد و سپس نوشته می‌شود. آن وقت است، پس از امر نوشتن که گروه سنی خود را پیدا می‌کند.

اکبر لو: من هم یک پاسخ خیلی کوتاه می‌دهم. می‌دانم وقت ضیق است. من خودم با دانش روان‌شناسی کودک، بعضی جاها مشکل دارم. مثلاً آن جایی که روان‌شناسان کودک می‌خواهند پیشنهاد بدهند برای عرصه ادبیات کودک، با این قسمت مشکل دارم. با قسمت‌های دیگر اصلاً حق ندارم مخالفت کنم؛ چرا که یک دانش است و در جای خودش قابل احترام و از آن مهم‌تر، در تخصص من نیست که بخواهم رد کنم. در بخش‌های راه حل دادن برای ادبیات کودک مشکل دارم. مثلاً بعضی‌ها می‌گویند که برای بچه‌ها افسانه نخوانید؛ چون آن‌ها را خشن می‌کند. چون دیده می‌شود که بعد از آن می‌روند با خط کش، شمشیر بازی می‌کنند. در حالی که قضیه این است که بچه‌ها آن جایی که تقلید می‌کنند، فقط تقلید می‌کند، ولی اگر بچه‌ای پرخاشگر است، پرخاشگری‌اش از جای دیگری نشأت گرفته. افسانه اگر کاری می‌کند، این است که او را به آرامش می‌رساند؛ یعنی دوی درد اوست و نه علت مشکل او. باز هم برای پرهیز از سوء تفاهم، بگویم که نیاز به دانش روان‌شناسی را هیچ کس نمی‌تواند انکار کند. شما اول صحبت‌تان هم گفتید که ای‌کاش با مبانی روان‌شناسی کودک شروع می‌کردیم و البته ما فرض را بر این گذاشتیم که برای جمع حاضر، آن مبانی شناخته شده است.

کاموس: ما در خدمت آقای جعفر ابراهیمی هستیم. آقای ابراهیمی شاهد، با تأخیر تشریف آوردند. به هر حال، فرصت غنیمت است و ما این ده دقیقه آخر را در خدمت شما هستیم.

جعفر ابراهیمی شاهد: به نام خدا. من یک مقدمه خیلی کوتاه و خلاصه می‌گویم که برسم به یک اصل می‌دانیم که اسلام برای انسان از بدو تولد تا لحظه مرگ، برنامه‌ریزی‌هایی کرده است و توصیه‌هایی دارد؛ از جمله انتخاب نام نیکو و آزاد گذاشتن بچه‌ها در سنین کودکی تا هفت سالگی. یکی از مهم‌ترین چیزهایی که به نظر من اسلام به آن اشاره دارد، این است که بچه‌ها را تا هفت سالگی آزاد بگذاریم و بگذاریم که بازی کنند و خیلی به آن‌ها سخت‌گیری نکنیم. این ما را به این می‌رساند که اگر بخواهیم هر نوع آموزشی در این سنین به بچه‌ها بدهیم، باید در قالب بازی باشد و حتی پیامبر، وقتی می‌خواست موضوع خیلی مهمی را به بچه‌ها آموزش بدهد، سعی می‌کرده با آن‌ها بازی کند و روایت‌ها و داستان‌های زیادی در این زمینه هست که مثلاً پیامبر با بچه‌ها گردو بازی می‌کرده، آن‌ها را به کولش می‌گرفته و در بین همین بازی‌ها، گاهی پند و اندرزهای خودش را هم می‌داده.

اکبر لو:

ادبیات پیش دبستانی، توسط خود کودک خوانده نمی‌شود و فقط برایش توسط پدر و مادر و به ویژه به صورت تخصصی، توسط قصه‌گویان خوانده می‌شود، به نظر من تشخیص این که این کتاب به درد این بچه‌هایی که دور او نشسته‌اند، می‌خورد یا نه، با اوست. به ویژه در زمان حاضر که گسترش شدید رسانه‌ها و اختلاف شدید دایره واژگان را در بین کودکان داریم

یوسفی:

مشکلی که ما الان در بخش‌های دولتی داریم که مدیریت‌های فرهنگی ما دارند اعمال نظر می‌کنند، این است که انگار ذهن کودک یک کیسه است و آن‌ها می‌خواهند ذهنش را پر کنند از اطلاعات علمی، آموزشی و فرهنگی

ابراهیمی شاهد:

آثاری که عوام درست می‌کنند، از قبیل متل‌ها، شعرها، چیستان‌ها، برای بچه‌ها خیلی جذابیت دارند. بیشتر افسانه‌ها و شعرهای عامیانه، به صورت بخشی از ادبیات کودکان ما درآمده است. می‌شود گفت که همه بچه‌ها آثار عامیانه را دوست دارند و در همه زبان‌ها هم چنین ادبیاتی داریم

از آن جا که بازی برای بچه‌ها بیشتر لذت‌محور است و نقش بازی است که برای آن‌ها اهمیت دارد و هدفی از بازی ندارند، جز خود بازی، در حقیقت این معیار خوبی به ما می‌دهد که سعی کنیم در شعرها، داستان‌ها و افسانه‌هایی که برای بچه‌ها بازنویسی یا کار می‌کنیم، جنبه بازی را فراموش نکنیم و در حقیقت، هدف‌های آموزشی خودمان را خیلی آشکار نکنیم در نوشته‌هایمان. کسی که برای بچه‌ها کار می‌کند، به نظر من باید شناخت خوب و کافی از دنیای کودکان داشته باشد. و این شناخت فقط هم با خواندن کتاب‌های روان‌شناسی، به دست نمی‌آید. می‌دانید که خود روان‌شناس‌ها هم اکثراً با حدس و گمان، حرف‌هایی زده‌اند و یا رفته‌اند مطالعه کرده‌اند در آثار کودکان در نقاشی‌هایشان، در نوشته‌ها و صحبت‌ها و رفتارشان و کتاب‌هایی تهیه کرده‌اند. مطالعه در رفتار و دنیای کودکان، برای ما به عنوان یک آدم بزرگسال، گاهی آموزنده است. بچه‌ها چیزهایی را می‌بینند، می‌فهمند و می‌شنوند که ما آدم بزرگ‌ها کمتر می‌فهمیم و می‌شنویم. به دلیل این که ما عقل و منطق را در ذهنیت خودمان دخالت می‌دهیم. کمتر می‌توانیم چیزهای پنهان را ببینیم، ولی بچه‌ها چون بیشتر نگاه ذهنی به اشیا و به طبیعت و به دنیای خودشان دارند، گاهی حتی چیزهایی را می‌بینند که منطقاً از نظر ما درست نیست. مثلاً وقتی می‌خواهند نقاشی بکشند، خانه‌ای را که می‌کشند، وسایلی را هم نشان می‌دهند؛ یعنی انگار که دیوارهای خانه شیشه‌ای است و از پشت شیشه، میلمان و آدم‌ها دیده می‌شوند. در حالی که ما آدم بزرگ‌ها با منطق عقلی خودمان، می‌گوییم که دیوارها باعث می‌شوند که ما وسایلی داخل خانه را نبینیم. یا وقتی درختی را می‌کشند، ریشه درخت را هم می‌کشند. در حالی که از دید ما بزرگسالان، درخت دیده نمی‌شود.

بچه‌ها خیلی توجه و علاقه دارند که به آن چیزهایی که قابل رؤیت نیست، شکل بدهند و قابل رؤیتش بکنند و گاهی این دیده آن قدر قوی و موثکافانه است که واقعاً حیرت‌انگیز است. من داستان جالبی از یک کتاب به یاد دارم که در آن نوشته شده بود، یک دختر به نقاشی علاقه داشته و نقاشی می‌کشیده و چهره خانم معلم، دوستان و پدر و مادرش را کشیده بود. یک روز که نقاشی پدرش را می‌کشیده، وقتی نقاشی را تمام می‌کند و به پدرش می‌دهد، پدرش می‌گوید چرا مرا این طوری کشیده‌ای، من که کمرم خمیده نیست قوز ندارم. بچه جوابی نمی‌دهد. بعد از مدت کوتاهی، پدر مشکلی پیدا می‌کند که مجبور می‌شود برود پیش دکتر و دکتر متوجه می‌شود که یک خمیدگی بسیار نامحسوس و نامرئی در ستون فقرات او به تازگی پیدا شده که در آینده ممکن است که بدتر شود و این خمیدگی، بدون دیدن آن عکس‌های پزشکی قابل رؤیت نبوده، ولی کودک نقاش، این را می‌دید. گاهی بچه‌ها در نوشته‌هایشان،

نقاشی‌هایشان و گفتارشان به چیزهایی اشاره می‌کنند که واقعاً می‌شود روی آن کار کرد و خیلی چیزها را از آن‌ها آموزش دید. مثلاً وقتی که همین دختر از چهره معلمش نقاشی کشیده، گوش‌های معلم را خیلی بزرگ کشیده بوده خیلی اغراق‌آمیز کشیده بوده و بعدها پدر کودک از او می‌شنود که این معلم گوش‌های خیلی تیزی دارد و کوچک‌ترین حرفی را که این بچه با دوستانش می‌زده، می‌شنیده است. یکی دیگر از چیزهایی که اشاره کردم و باز شامل همین بازی می‌شود، ریتم و تکرار در ادبیات خاص این گروه سنی است که دوست دارند کلمات هم قافیه را تکرار کنند.

آن‌ها حتی در نقاشی‌هایشان هم این نوع موسیقی و ریتم را تا حدودی نشان می‌دهند. مثلاً وقتی خانه‌ای می‌کشند، اگر درختی را در سمت راست بکشند، در سمت چپ هم یک درخت می‌کشند یا اگر پرنده‌ای در آسمان طرف چپ بکشند، طرف راستش هم یکی می‌کشند که نوعی قافیه در نقاشی به حساب می‌آید. هم چنین، وقتی درختی می‌کشند خطی مرز زمین و زیر زمین را تعیین می‌کنند و ریشه‌ها پایین این خط مرزی قرار می‌گیرند. ریشه‌ها تقریباً شبیه همان ساقه‌ها و شاخه هستند که یک نوع تقارن به وجود می‌آورند. برای بچه‌ها: یک نوع ریتم و هماهنگی در خطوط نقاشی، به طور کلی، می‌توان گفت که هماهنگی و ریتم در کلبه بازی‌ها و حرف‌های کودکان دیده می‌شود. حتی وقتی می‌خواهند صحبت کنند، خیلی دوست دارند که حرف‌های عادی را هم به صورت ریتمیک بگویند و ممکن است گاهی این حرف‌ها بی‌معنی هم باشند و کلماتی در آن‌ها به کار رفته باشد که فقط در ذهن خودشان مفهوم و معنی دارد، ولی ما فکر می‌کنیم که غلطاند و یا معنی ندارند. در شعرهای عامیانه هم که دوستان اشاره کردند، مثل اثل مثل توتوله که بچه‌ها با این گونه شعرها بازی می‌کنند، قصد آموزش و یاد گرفتن ندارند. و فقط نقش آن بازی و خواندن آن شعر برای‌شان مطرح است و با آن شعر، در حقیقت بازی می‌کنند و سرگرم می‌شوند. کودکان شعرهای مهمل را خیلی دوست دارند. در شعر کودک، ما بخشی داریم به نام مهمل سزایی که این مهمل، به معنای منفی آن نیست. در حقیقت، یک نوع شعر برای کودکان است که معمولاً در آن به موسیقی و ریتم اهمیت داده می‌شود و محتوا کمتر نقش دارد. شاید همین اثل مثل توتوله گاو حسن چه جوهر، بهترین مثال باشد برای نشان دادن یک شعر مهمل. در این شعر حرف‌های ضد و نقیضی گفته می‌شود. حرف‌هایی که در مصراع اول گفته می‌شود، در مصراع دوم ضدش گفته می‌شود. مثلاً یک جا می‌گوید، نه شیر داره نه پستون و در جای دیگر می‌گوید، شیرش را بردند هندستون که مفاهیم ضد و نقیض است و خیلی از شعرهای دیگر که بچه‌ها دوست دارند.

یکی دیگر از نکته‌هایی که لازم می‌دانم بدان

اشاره کنم، این است که به چه دلیل بچه‌ها افسانه‌ها و شعرهای عامیانه را دوست دارند؟ شاید به این دلیل که کودک به فطرت انسانی خیلی نزدیک‌تر و شبیه انسان‌های اولیه است. انسان‌های اولیه هم از این چیزها می‌ساختند و دوست داشتند حتی نقاشی‌هایشان، شبیه نقاشی‌های کودکان بوده است. نقاشی‌های مصری و نقاشی‌هایی که در غارها می‌کشیدند، به نقاشی‌های کودکان بیشتر شباهت دارند. از همین روست که آثاری که عوام درست می‌کنند، از قبیل مثل‌ها، شعرها، چیستان‌ها، برای بچه‌ها خیلی جذابیت دارند. بیشتر افسانه‌ها و شعرهای عامیانه، به صورت بخشی از ادبیات کودکان ما درآمده است. می‌شود گفت که همه بچه‌ها آثار عامیانه را دوست دارند و در همه زبان‌ها هم چنین ادبیاتی داریم. شعر عامیانه خودش شامل چندین بخش است. لالایی‌ها، چیستان‌ها، بازی‌ها و مثل‌ها و خیلی چیزهای دیگری که بچه‌ها با آن‌ها آواز می‌خوانند و بازی می‌کنند و از این طریق، با این شعرها ارتباط می‌گیرند. این را از این جهت گفتم که کسی که برای بچه‌ها و برای این گروه سنی کار می‌کند، حتماً باید شناخت خوبی بر ادبیات عامیانه داشته باشد.

نکته دیگری که قابل ذکر است، این است که ادبیات کودک پیش دبستانی، از جمله آثاری است که جوششی نیست و کوششی است. در واقع کسی که برای بچه‌ها کار می‌کند، یعنی داستان می‌نویسد یا شعر می‌گوید، با این آگاهی این کار را می‌کند که من دارم برای گروه سنی پیش از دبستان کار می‌کنم و برای آن‌ها شعر و قصه می‌سازم. از این رو، ادبیات این گروه سنی، بیشتر ساختنی است. نویسنده و شاعر آثار این گروه سنی، باید توانایی‌های مخاطبان خود را کاملاً در نظر بگیرد و به ادبیات شفاهی بیشتر نظر داشته باشد تا به ادبیات کتبی. بیشتر این بچه‌ها خواندن و نوشتن را بلد نیستند و در کنار پدر، مادر و بزرگ‌ترها یا هم بازی‌های خودشان این‌ها را می‌خوانند و حفظ می‌کنند. این قصه و شعر خوانی گروهی، در علاقه‌مند کردن بچه‌ها به کتاب خیلی مؤثر است. شرکت دسته جمعی بزرگ‌ترها با بچه‌ها در خواندن آن آثار به صورت نمایشی برای بچه‌ها برای خود بزرگ‌ترها هم خیلی آموزنده و خوب است. این حرف‌ها را گفتم تا برسم به این نکته مهم که نوشته‌های این گروه سنی باید خیلی آگاهانه نوشته شود. هر شعری که ما می‌گوییم، هر داستانی که می‌نویسیم و یا می‌گوییم، به خصوص افسانه‌ها و شعرها باید در کمال دقت نوشته شوند. در مورد افسانه، حرف جالبی هست که حتماً همه شما آن را شنیده‌اید که خانمی به انیشتین می‌گوید که بچه من ریاضیات یاد نمی‌گیرد. ذهنش خیلی کند است و چیزی آموزش نمی‌بیند، چه کار کنم تا حافظه‌اش قوی‌تر شود؟ (انیشتین به آن زن می‌گوید: «برایش

افسانه جادو و جن و پری تعریف کن!» زن می پرسد دیگر چه کنیم؟ انیشتین می گوید: «باز هم افسانه‌های جن و پری برایش تعریف کن!» بار سوم می پرسد که: «به غیر از این‌ها چه کار کنیم؟» انیشتین می گوید: «باز هم افسانه‌های جن و پری برایش بخوان و تعریف کن!»

این سفارش انیشتین، نشان می دهد که افسانه‌ها چقدر در ساخته شدن ذهنیت بچه‌ها تأثیر دارند و تخیلات آنها را تقویت و هدایت می کنند.

موضوع مهمی که به نظر من در این گروه سنی باید خیلی به آن اهمیت داد، این است که بچه‌ها تا چهار، پنج، هفت سالگی، تخیل خیلی قوی دارند و اتفاقاً یکی از وظایف نویسنده و شاعر، این است که این تخیل را تا حدودی تعدیل کند و بکوشد در نوشته‌هایش در عین حال که افسانه و شعرهای عامیانه کار می کند، قصه‌های واقع گرایانه هم بگنجاند و کودکان را با واقعیت‌ها بیشتر آشنا کند؛ البته در همان قالب بازی و قالبی که کودکان بپذیرند و خوش بدارند. خلاف کودکان، نوجوانان در زندگی وارد مرحله تازه‌ای از واقع گرایی می شوند و خیلی واقع گرایانه به دنیا نگاه می کنند و از تخیل دور می شوند. در این جاست که نویسنده وظیفه دارد تخیل نوجوان را قوی تر و بارورتر کند.

به هر حال، من مثل همیشه دیر آمدم و البته این دیر آمدن، تقصیر آقای بکایی بود؛ چون ایشان قرار بود ساعت دقیق جلسه را به من خبر بدهند که ندادند. بخشید. حرف و حدیث درباره ادبیات پیش دبستانی، بسیار است و وقت اندک، پس حرفم را تمام می کنم. البته اگر صحبتی باشد، گوش می کنم و سوالاتی اگر باشد، در خدمت‌تان هستم.

کاموس: بسیار متشکر از آقای جعفر ابراهیمی «شاهد» که خیلی ساده و مفید و خلاصه، تجربیات‌شان را در زمینه ادبیات پیش دبستانی مطرح کردند. با توجه به این که پنج دقیقه هم از وقت قانونی ما گذشته، سرکار خانم زرین قلم یا خانم شریفی، صحبت‌های‌شان را بفرمایند.

فریبا زرین قلم: در ادبیات پیش دبستانی، یکی از چیزهایی که با بچه‌ها سریع ارتباط برقرار می کند، تصاویر این کتاب‌ها هست. در واقع، همپای موضوع، تصاویر هم اهمیت زیادی دارند. باید بینیم تعادل بین این‌ها چگونه برقرار می شود؟ آیا تصاویر حق دارند که تخیل بچه‌ها را در محدوده تصویر نگه دارند؟ یا باید خارج از آن‌ها باشد؟ آیا باید تصاویر را حذف کنیم و فقط بپردازیم به موضوع؟ اصلاً جایگاه تصاویر در ادبیات پیش دبستانی چیست؟ هم چنین، نویسنده و شاعری که می خواهد این را مطرح کند، چه قدر دخیل است در این تصاویر؟

کاموس: سپاس از خانم زرین قلم. سوال بسیار مهمی را مطرح کردند. برای خود من هم همیشه این سوال بوده معمولاً می گویند در ادبیات کودکان، هر



اکبر لو:

معمولاً هر موقع در مورد ادبیات صحبت می کنند، می گویند شعر و قصه کودک و نوجوان! باید در جهت رسیدن به «ایمنی» باشد

نوری:

این که وقتی نویسنده داستانی برای کودک خردسال می نویسد، حتماً باید کودک درونش زنده باشد. این جوری نیست که من بگویم الان بنشینم و برای بچه چهار ساله داستان بنویسم.

این اشتباه است

یک صفحه تصویر با یک صفحه متن ارزش‌شان برابری می‌کند، ولی من خودم هیچ وقت به هیچ ملاکی نرسیدم. نمی‌دانم واقعاً اگر این طور باشد، پس در ادبیات شفاهی که اصلاً هیچ تصویری وجود ندارد، قضیه چه می‌شود؟

ابراهیمی شاهد: نکته مهمی که یاد رفت بگویم و جا داشت اشاره کنم، نکته‌ای است که هم در مورد شعر و هم در مورد داستان و هم در مورد تصویرگری مصداق دارد. می‌دانیم تصاویر در کتاب‌ها، خیلی تأثیر دارند؛ به خصوص برای گروه سنی پیش دبستان تصویر، بیش از متن لازم است و باید کار شود. منتهی بیشتر تصویرگران و شاعران و نویسندگان ما فکر می‌کنند که اگر مثل بچه‌ها نقاشی بکنند و مثل بچه‌ها شعر بگویند و مثل بچه‌ها حرف بزنند و مثل بچه‌ها داستان سرایی کنند، بچه‌ها بیشتر خوش‌شان می‌آید از آثار آن‌ها در حالی که تجربه نشان داده که بچه‌ها معمولاً از نقاشی همدیگر چندان خوش‌شان نمی‌آید و همین طور از نوشته‌ها و دیگر آثار قلمی همدیگر. مثلاً یک شاعر اگر با زبان خیلی کودکانه، درست مثل بچه‌ها شعر بگوید، مخاطب کودک خیلی خوشش نمی‌آید.

بچه‌ها بیشتر دوست دارند زبان «مادربزرگانه» و «مربیان» باشد. (حالا نه مربیان به آن مفهومی که در ذهن ما وجود دارد.) منظوم لحن و کلام مادربزرگانه در قصه سرایی است. ممکن است که این جور تصاویر و شعرها (به تقلید از آثار خود کودکان) در جشنواره‌ها خیلی مطرح شوند، ولی معمولاً بچه‌ها آن‌ها را نمی‌پسندند.

این که گفتم نویسنده و شاعر و تصویرگر، باید آگاهانه کار کند برای این گروه سنی، برای همین بود که واقعاً نیازهایشان را به عنوان یک بزرگسال، به عنوان کسی که تجربه‌های کودکی خودش را هم تا حدودی به یاد دارد، برآورده کند. نویسنده و شاعر و تصویرگر، باید طوری کار کنند که به هر حال بچه‌ها با آثارشان ارتباط برقرار کنند، نه این که فقط در جشنواره‌ها مطرح شود. شما اگر نگاه کنید، بیشتر تصویرهایی که در جشنواره‌های بزرگ جهانی برنده می‌شوند، معمولاً برای بچه‌ها جذابیت ندارند. حالا نمی‌خواهم بگویم، چون این گونه آثار خیلی غنی هستند و کم‌تر بازاری‌اند، به این جهت است که مورد توجه بچه‌ها قرار نمی‌گیرد. نه! خیلی از کارهای خوب هم وجود دارند که بچه‌ها دوست‌شان دارند و با آن‌ها ارتباط برقرار می‌کنند. به هر حال، توجه به رنگ و ریتم و حتی این بازی در رنگ‌ها هم برای بچه‌ها خیلی مهم است توجه به رنگ‌های شاد و رنگ‌هایی که چشم بچه‌ها را نوازش دهد، چون بچه‌ها به غیر از این که لذت بصری از آثار تصویری می‌برند، لذت ذهنی هم می‌برند. بچه‌ها همان طور که گفتم، خیلی چیزها را می‌بینند که ما قادر به رؤیت آن‌ها نیستیم. در همان تصاویر، گاهی چیزهایی را در

ذهنیت خودشان جان می‌دهند که اصلاً در ذهنیت ما قابل تصور نیست. به راستی که دنیای سرشار از تخیلات بکر کودکان، اعجاب‌انگیز است.

کاموس: البته، فکر می‌کنم که پاسخ مبسوط این سوال را در جلسه تصویرگری بشود پیدا کرد. آقای اکبرلو مثل این که نکته‌ای دارند که اگر خیلی کوتاه باشد، می‌شنویم.

اکبرلو: اگر جلسه مستقلی درباره تصویرگری داشتید، استدلالم را در آن جلسه می‌گویم، ولی دیدگاه شخصی من این است که همان طور که آقای یوسفی هم گفتند، ایده آل این گونه قصه‌ها این است که خواننده بشود؛ آن هم توسط قصه گو، نه هر کسی. طبیعتاً متن نویسنده و نحوه خواندن قصه گوشت که تأثیر خودش را می‌گذارد؛ یعنی با فضا سازی آن تجربه را ایجاد می‌کند و نه تصویری که همراه آن است. برعکس، من هم معتقدم که تصویر محدود می‌کند و بچه را درگیر خود می‌کند. **ابراهیمی:** البته، تصویر به عنوان نوعی از بیان، می‌تواند مؤثر باشد. حتی ممکن است یک کتاب فقط شامل تصویر باشد و این تصاویر، خود بیان‌کننده نوعی حکایت یا موضوعی باشد.

زرین قلم: پس شما فکر می‌کنید که اگر در یک سری از این موضوعات، ما اصلاً بیابیم تصویر را حذف کنیم، می‌تواند موفق باشد برای بچه‌هایی که در این دوره سنی هستند؟

اکبرلو: بله چون بچه که خودش کتاب را نمی‌خواند و برایش خواننده می‌شود. **ابراهیمی شاهد:** ولی اگر در خواندن شرکت کند، خیلی بیشتر لذت می‌برد.

زرین قلم: پس این جا باید روی لحن، تأکید بیشتری باشد.

اکبرلو: بله و آن تکنیک‌های قصه گوئی است که خودش یک فن تخصصی مستقل برای کودکان است.

زرین قلم: آیا چنین کتاب‌هایی داریم؟

اکبرلو: بله، ولی متأسفانه خیلی کم.

زرین قلم: می‌شود اسم ببرید؟

اکبرلو: دو سه تا بیشتر نداریم. «تکنیک‌های قصه گوئی» هم کتاب خوبی است.

کاموس: قصه گوئی آنا فلورسکی که ترجمه آقای رحماندوست است.

ابراهیمی: کاربردهای افسون هم کتاب خوبی است. نوشته دکتر برونو بتلهایم، ترجمه دکتر کاظم شیوا رضوی.

اکبرلو: خانم قره چه داغی هم یک کتاب ترجمه کرده؛ کار دیوید چمبرز که خیلی مفید است.

زرین قلم: منظوم کتاب داستان بدون تصویر، برای بچه‌های پیش دبستان است. آیا چنین کتابی داریم؟

اکبرلو: ببینید ابزارهای دیگری هم هست که

بچه‌ها از آن استفاده می‌کنند. مثلاً بازی یک ابزار است. بازی‌ها و اسباب بازی‌ها ویژگی‌های خودشان را دارند. البته، ما بحث‌مان فعلاً روی ادبیات است.

زرین قلم: من هم منظوم ادبیات است.

اکبرلو: بله، داریم. من هم شخصاً به آن معتقد هستم. اگر فرصت بشود (که با وجود نگاه‌های آقای کاموس، احتمالش ضعیف است!) مجموعه‌ای از آثار چاپ شده در عرصه ادبیات پیش دبستانی را من آورده‌ام که بخش‌هایی را بخوانیم و نقد کنیم. و آن ویژگی‌ها را در آن‌ها مطرح کنیم.

زرین قلم: اسمش را می‌توانید بگویید؟

اکبرلو: مجموعه‌ای قبلاً کانون در می‌آورده، با نام قصه خوانی. پراکنده هم در چند نشریه کودک، کارهایی شده است، ولی معمولاً بعد اقتصادی صنعت نشر، نمی‌تواند داستان بدون تصویر را بپذیرد.

کاموس: خانم شریفی، شما بفرمایید و بعد هم آقای مهوار.

هدیه شریفی: من این جا می‌خواهم یک جوری از دانشمندان روان‌شناس دفاع کنم. من روان‌شناس نیستم، ولی نتایج تحقیقاتی را که این بزرگان به دست آورده‌اند، در تمام علوم شاهدش هستیم. جمع ویژگی‌هایی که شما برای ادبیات پیش دبستان برشمردید، لذت بردن، تجربه اندوختن، آگاهی، شناخت فهمیدن، درک و تلطیف احساسات بود. این‌ها دقیقاً واژه‌هایی است که از لحاظ ذهنی، در مقوله روان‌شناسی مطرح می‌شود. این مقوله‌ها در بحث امروز با زمینه‌ها و یا عناصر داستان پیوند می‌خورند و در حقیقت معنای خاص خودشان را برای دوره پیش دبستان پیدا می‌کنند. امروزه ما در بحث روان‌شناسی زبان، وقتی به ادبیات شفاهی و مکتوب پیش دبستان اشاره می‌کنیم، بحثی را که دانشمندان انگلیسی شروع کردند به نام حرکت، بستر و نظم، در نظر داریم. آن چه شما امروز به آن اشاره کردید، یعنی شروع از ایمنی و نظم، بسترسازی برای بی‌نظمی و دوباره رسیدن به نظم در حقیقت همان هدفی است که ادبیات پیش دبستان دنبال می‌کند. آن جایی که ادبیات پیش دبستان نتواند حرکت، بستر و نظم را معنی ببخشد، به راحتی می‌توانیم بگوییم این ادبیات پیش دبستان نیست.

دوستان ما اکثراً می‌گویند که جان پنداری کودک یا دیگر ویژگی‌های او، از تخیل قوی اوست. در حالی که با رجوع به پیازه که در این زمینه‌ها واقعاً همه‌مان مدیون او هستیم، آن چه ما به عنوان تخیل قوی کودک در نظر می‌گیریم، اصلاً تخیل نیست، بلکه آزمایش، خطا و تجربه کودک است از محیط اطرافش. نگاه کودک از دید ما سوررئالیستی است و برای همین برای ما جذابیت دارد. در حالی که این حرکت آگاهانه نیست. این حرکت، حاصل تلاش و پویایی ذهن کودک، برای رسیدن از سوررئالیستی به رئالیسم است. پس آن چه ادبیات برای رسیدن

کودک به رئالیسم مطرح می‌کند، مغناطیس تجربه است. آن مطلبی که دو دوست گران قدر ما دقیق به آن اشاره کردند. هر دو واژه تجربه را به کار بردید. واقعیت این است که روان شناسان، برای نویسندگان نسخه نمی‌پیچند یکی از دوستان به این نکته اشاره کردند، ولی به نظر من این طور نیست. آن‌ها آن چه را به آن دست پیدا کرده‌اند، به دیگران عرضه می‌دارند تا بتوانند بر اساس آن، به ملاک‌های خودشان برسند. دوستان روان شناس ما هیچ وقت برای ادبیات ملاک نمی‌دهند. یافته‌های خودشان را می‌دهند و خواهش می‌کنند که شما نویسنده‌های ادبیات کودک، برای ادبیات کودک ملاک پیدا کنید. این دو نگاه با هم متفاوت است در دنیای امروز.

در مورد بحث تصویر که مطرح شد، باید این نکته را اشاره کنم که زبان چه قراردادی، چه شفاهی، چه مکتوب، چه غیر مکتوب، در حقیقت نمایشی است برای مفاهیم ما. این نمایش می‌تواند تصویری یا کلامی باشد. این‌ها با هم تفاوت ندارند. زمانی که ما در بیان مفاهیم، مخصوصاً مفاهیم انتزاعی و مفاهیمی که ذات نیستند و معنا هستند، کم می‌آوریم، از تصویر استفاده می‌کنیم. در حقیقت، در ادبیات پیش دبستانی، تصویر و متن، نمایش دهنده مفاهیم مورد نظر ما هستند و هیچ منافاتی با هم ندارند. اما اگر تصویر و کلام، هر دو یک حرف را بزنند، مشکل پیش می‌آید. این مشکلی بود که من به عنوان سردبیر رشد کودک، همیشه با آن مواجه بودم و هنوز هم با این مقوله مشکل دارم. اگر تصویر و کلام، هر دو یک حرف را بزنند، درست مثل این است که صدایی دو بار جیغ زده می‌شود و کودک خسته می‌شود.

در ادبیات پیش دبستانی، دوستان ما به این مقولات دقت نمی‌کنند.

کاموس: اگر بنا باشد تصویر روی مفاهیم انتزاعی سوار شود، اولاً که فکر می‌کنم غیر ممکن باشد؛ چون مفاهیم انتزاعی مثل حقیقت و عدالت را نمی‌شود تصویر کرد. معمولاً هم صحنه‌هایی در داستان‌های کودک تبدیل به تصویر می‌شود که یکی از ده‌ها دلیلش، تکرار لذت است. بچه وقتی تصویر را می‌بیند، می‌گوید: آها! این همان صحنه است که آقا خرسه آمد عسل بخورد و زنبورها ریختند و به او حمله کردند. دلیل دیگر این است که قبل از این که برای کودک داستان خوانده شود، او از طریق تصویر، شروع کند به گمانه زنی و حدس زدن. فکر می‌کنم یا من منظور شما را خوب نفهمیدم یا این بحث کلمات انتزاعی که فکر نکنم بشود تبدیل به تصویرش کرد...

شریفی: من واژه انتزاعی را به کار نبردم. من گفتم که واژه‌هایی که ذات نیستند. واژه‌های معنا به دو دسته انتزاعی و غیر انتزاعی تقسیم می‌شوند که این‌ها معقولاتی متفاوتند.

یوسفی: خانم شریفی به موارد خیلی خوب و

ابراهیمی شاهد:

ادبیات کودک پیش دبستانی،

از جمله آثاری است که جوششی نیست و کوششی است.

در واقع کسی که برای بچه‌ها کار می‌کند، یعنی داستان می‌نویسد

یا شعری می‌گوید، با این آگاهی این کار را می‌کند که من دارم

برای گروه سنی پیش از دبستان کار می‌کنم و برای آن‌ها

شعر و قصه می‌سازم

اکبرلو:

جهان افسانه و ساختارش و نوع نگاه افسانه،

با نوع نگاه کودک همسوست. به این دلیل است که او باور می‌کند

و به هدف افسانه می‌رسد که گفتم رساندن مخاطب به آرامش است

و نه آموزش. او آن چیزی را که افسانه به او می‌گوید،

بیشتر می‌پذیرد تا استدلال ما بزرگ ترها را که مثلاً به او بگوییم که

نگران نباش

یوسفی:

مفاهیم موجود در کلیت ادبیات را کوچک و کوچک تر کنیم،

همان طور که هنر را در کل تقسیم بندی می‌کنیم،

دریافت مفاهیم بهتر می‌شود. به موارد جزء جزء که می‌رسیم،

دریافت و تفهیم این مفاهیم، عملاً راحت تر و بهتر می‌شود و

خیلی دقیق تر می‌توانیم به مفهوم و سوژه مورد نظر

بپردازیم

پسندیده و جالبی اشاره کردند. فقط در مورد این که گفتید تخیل سوررئالیستی بچه، برای رسیدن به رئالیسم است، به نظر من اگر چنین باوری داشته باشیم این باور بیشتر نزدیک به دریافت‌های آن نظام‌هایی است که می‌خواهند ذهن کودک را قانون‌مند بکنند. مثلاً آموزش و پرورش می‌کوشد خلایق کودک را خراب بکند. این را من دیده‌ام. اصلاً تجربه کرده‌ام که وحشتناک است. یا حتی مربی‌هایی که به بچه‌ها نقاشی آموزش می‌دهند. این که آرام آرام آن جهان سرشار از سوررئال کودک را می‌گیرند و به او یاد می‌دهند که مثلاً سیب را سرخ بکشد، این اصلاً جالب نیست. اساساً ذهن کودک، آن جهان سوررئال کودک، برای رسیدن به رئال نیست. برعکس، اگر ما بتوانیم با هنر و ادب‌مان، آن جهان سوررئال را در کودک حفظ بکنیم، این می‌شود همان موردی که انیشتین گفته است؛ یعنی رسیدن به آن جهان سرشار از انتزاع و تخیلی که بچه می‌تواند مفاهیم مجرد و کاملاً انتزاعی ریاضی را به خوبی درک کند.

متأسفانه می‌بینیم بچه‌هایی که از پیش دبستان می‌آیند به دبستان، آرام آرام می‌روند به سمت این که بشوند یک کارمند خشک و بیچاره که دیگر هیچ تخیلی ندارد و بعد از آن، فاجعه از بیست سالگی شروع می‌شود. یک آدمی تخیل و جهانش را از دست می‌دهد و مطلب روان‌پزشکان، پر می‌شود از آدم‌های افسرده و دل‌مرده.

شریعی: من از مغناطیس تجربه گفته‌ام، نه مغناطیس آموزش. آموزش، بستر دیگری است و تجربه هم بستر خاص خودش را دارد. اتفاقاً من با شما همسو هستم؛ یعنی کسانی که این تعریف را می‌کنند، با شما همسو هستند. مثلاً من روان‌شناس زبان، می‌گویم وقتی کودک وارد دبستان می‌شود، زبانش را بلد است و می‌داند این را از کجا یاد گرفته از تجربه‌های مکرر، نه از آموزشی که شما قرار است به او بدهید. در حالی که آموزش و پرورش امروز ما می‌گوید، وقتی بچه وارد دبستان می‌شود، چیزی نمی‌داند. من باید به او یاد بدهم و تازه او حق تجربه کردن هم ندارد. تجربه یعنی چه؟ یعنی اجازه به بچه برای آزمایش، خطا و رسیدن به استدلال‌ها و استنباط‌های فردی و شخصی. ما به بچه اجازه بدهیم که بگوید «پخیدی» یا «دوزیدی»؟ بعد به او بگوییم که عزیزم، می‌گویند «پختی» و «دوختی». این مغناطیس تجربه است. الان دیگر همه دارند می‌گویند، وقتی بچه را می‌اندازید در کانال آموزش و پرورش، آن وقت دیگر او مغناطیسش را پیدا نمی‌کند. ادبیات پیش دبستانی در این راه نقش بسیار مهمی دارد. همان گونه که ما به عنوان یک بزرگسال، وقتی ادبیات و داستان‌های بزرگ جهان را می‌خوانیم، در مقابل آن‌ها پیش دبستانی هستیم. بنده خودم رمان «جان

شیفته» را تا حالا شش بار خوانده‌ام و هر بار هم احساس کردم اولین باری که آن را خواندم، واقعاً پیش دبستانی بودم.

کاموس: بسیار متشکر. آقای مهوار به عنوان آخرین نفری که در این جلسه در خدمت‌شان هستیم، بفرمایید.

سایوسا مهوار: خیلی سخت است بازگشت به اول بحث. من در آن هفت هشت دقیقه اول می‌خواستم صحبت کنم. چیزهایی که نوشتم، مربوط به هفت هشت دقیقه اول بحث است، ولی پیوندش می‌دهم با بحث در مورد تصویر که در اواخر جلسه صحبتش شد.

به عقیده من، ادبیات پوشیدگی چیزهاست و نه آشکاری چیزها. ما با نوشتن چیزها را در پس نشانه‌ها پنهان می‌کنیم و وقتی می‌گوییم گربه، خود گربه را پنهان می‌کنیم و واژه «گربه» را روی کاغذ جا می‌گذاریم. اصلاً لذت جهان ادبیات، در کشف همین رازهای تو در تویی است که من فکر می‌کنم عاقبت هم رازآلود باقی می‌ماند و هیچ موقع به صورت واقعی باز نمی‌شود و کسی که از جهان ادبیات لذت نمی‌برد، بی شک شیوه بازگشایی این رمزگان را نمی‌داند وقتی به یک زبان بیگانه کتابی می‌خوانیم و به واژه‌هایی می‌رسیم که معنی‌شان را نمی‌دانیم، لذت خواندن قطع می‌شود. چرا؟ چون ما دانش بازگشایی آن چندکلمه را نداریم و آن جا گیر می‌کنیم. خب حالا ما با کودک پیش دبستان روبه رو هستیم و می‌خواهیم برای او چیزی بنویسیم و او می‌خواهد لذت ببرد. بی شک، او باید بتواند آن رمزها را باز کند؛ یعنی اگر نتواند آن رمزها را باز کند، نمی‌تواند با آن ارتباط بگیرد. به همین دلیل، من حس می‌کنم باید از چیزهایی استفاده کنیم که پیرامون او وجود دارد و او دارد با آن‌ها زندگی می‌کند.

من نام سه کتاب را یادداشت کرده‌ام که یکی کتاب «موش کی هستی؟»، است که نشر ساپرا چاپ کرده. این یک کتاب موفق پیش دبستان است. ببینید از چه چیزهایی صحبت می‌کند. از خانه صحبت می‌کند و کودک، معنی خانه را می‌فهمد؛ چون دارد در آن زندگی می‌کند. از پدر صحبت می‌کند و کودک می‌داند پدر یعنی چه. از مادر صحبت می‌کند و باز هم برای کودک ملموس است. از خواهری که نیست حرف می‌زند، خواهری که گذاشته و رفته و کودک، معنی این غیاب را می‌فهمد. هنگامی که مادرش از او دور می‌شود، فقدان او را حس می‌کند و به گریه در می‌آید. کودک معنی ترس و یاری را هم می‌فهمد. قهرمان این کتاب، می‌رود و پدر و مادرش را نجات می‌دهد. او می‌رود دنبال خواهرش می‌گردد. کودک می‌داند جست و جو یعنی چه.

بعد پدر برمی‌گردد و با او بازی می‌کند. کودک،

با بازی اخت است. این‌ها چیزهایی است که این کتاب از آن‌ها حرف می‌زند.

کتاب دیگر به نام «گربه و قناری» است که نشر مرکز چاپ کرده. این داستان یک گربه و قناری است. یک مرد به گربه می‌گوید، تو چه قدر تنبلی. بلند شو کاری بکن! بعد این گربه می‌رود و قناری را آزاد می‌کند. بعد با هم غذا می‌خورند و از راه پله می‌روند بالا؛ می‌روند روی پشت بام. می‌بینند یک بادبادک گیر کرده. گربه بادبادک را باز می‌کند و آن را می‌گیرد و با بادبادک پرواز می‌کند به همراه قناری و بعد باز برمی‌گردند و می‌آیند پایین. موقعی که آن مرد برمی‌گردد، گربه همان جا نشسته و می‌گوید که تو چه قدر تنبلی. هنوز هم مثل صبح این جا نشسته‌ای. این یعنی پیروزی کودک در جهان تخیل خودش بر بزرگسالان؛ همان رازی که رولد دال در یکی از مصاحبه‌هایش برای پیروزی خودش و موفقیت خودش در جهان ادبیات بیان می‌کند. رولد دال می‌گوید که من همه موفقیت خودم را مدیون شرکت در توطئه، همراه کوچک‌ترها علیه بزرگ‌ترها هستم. در همه کارها رولد دال، نویسنده همراه و در کنار کوچک‌ترهاست تا بزرگ‌ترها را به زانو دریاورد این کار را هم می‌کند.

در کتاب سوم که متأسفانه اسمش یادم رفته، یک کودک است و گنجشک. کودک گرسنگی را می‌فهمد. داستانش در مورد گرسنگی و تشنگی است. کودک این‌ها را می‌فهمد. حس می‌کنم که این‌ها می‌تواند المان‌های خوبی باشد که به ما معیارهایی بدهد که ادبیات پیش دبستان یعنی چه. و اما وجود تصویر، من حس می‌کنم هنگامی که کودک نتواند رمزگان واژگانی و آن نشانه‌ها را رمزگشایی کند، حضور تصویر می‌تواند مقداری از آن راز واژگان را برای او باز کند.

ابراهیمی: به نظر من یکی از بزرگ‌ترین وسایل بیانی بچه‌ها، تصویر کردن است؛ یعنی نقاشی و خطی کردن. حتی روی دیوارها هم وقتی خطی می‌کشند، ما فکر می‌کنیم دارند کار بیهوده‌ای انجام می‌دهند، ولی حرف می‌زنند و سعی می‌کنند احساس خودشان را به نوعی نشان بدهند. من حس کردم راجع به تصویرگری برای این گروه سنی، مقداری کم‌لطفی شده حالا در جاهای دیگر و یا در جلسات بعد، اگر به این بحث پرداخته شود، به نظر من جایش خالی است.

کاموس: ان‌شاءالله در نشست تصویرگری. نشست تصویرگری هم داریم که در این باره بحث هم شده. خیلی تشکر می‌کنم.

از آقای یوسفی، آقای ابراهیمی، و آقای اکبرلو بسیار سپاس‌گزاریم که تشریف آوردند و در خدمت‌شان بودیم. از دیگر دوستان هم تشکر می‌کنیم. ان‌شاءالله که سال خوب و پر برکتی داشته باشید.